

گروه ۱۰۰ ساعته

آیا رسانی از بهارستان می‌رود؟

۳

افق

خروج از هرمز

دو ناو آمریکایی، خلیج فارس را ترک کردند

۶

توسعه

فروش دارایی

نقدی بر واگذاری رایتل

۷

کوچه

خانه‌نشینی کادر درمان

ترک کار ۷۰ هزار پرستار

۳

جهان

شورش بچه‌چپ‌ها

اعتراضات دانش‌آموزان فرانسوی گسترش یافت

یادداشت روز

منتظر میانجی‌ها نباشیم

رمزگشایی از اظهارات معنادار جی‌دی ونس

علی بیگدلی

کارشناس مسائل بین‌الملل



دیپلماسی میان تهران و واشنگتن ظاهراً به نقطه‌ای رسیده که دیگر نمی‌توان همه امیدها را به میانجی‌ها سپرد. پاکستان و قطر ماه‌هاست، تلاش می‌کنند میان ایران و آمریکا کانالی برای گفت‌وگو باز نگه دارند، اما واقعیت این است که ظرفیت میانجیگری آنها برای حل یک بحران پیچیده و چندلایه، محدود است. حتی امیدهایی که به نقش چین و شخص شی جین‌پینگ بسته شده بود، نتیجه مشخصی به همراه نداشت و در جریان سفر رئیس‌جمهور چین به آمریکا، مسئله ایران عملاً به یکی از موضوعات فرعی تبدیل شد. اکنون آنچه باقی مانده، ابتکارهایی از سوی قطر و پاکستان است؛ ابتکارهایی که معلوم نیست تا چه اندازه بتوانند، گره اصلی اختلافات تهران و واشنگتن را باز کنند.

سفر اسکندر مومنی، وزیر کشور ایران، به قطر را نیز باید در همین چارچوب دید. اهمیت این سفر نه صرفاً در نقش دوحه بلکه در شرایطی است که ایران در حال سنجش مسیر تازه‌ای برای خروج از بحران است. این مسیر بیش از گذشته به مذاکره مستقیم درباره پرونده هسته‌ای و فاصله گرفتن از مناقشه بر سر تنگه هرمز شباهت دارد.

در این میان، اظهارات جی‌دی ونس، معاون رئیس‌جمهور آمریکا، اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند. لحن ونس نسبت به برخی دیگر از مقام‌های دولت دونالد ترامپ نرم‌تر است. مهم‌تر از لحن، پذیرش اصل غنی‌سازی ایران است؛ حتی اگر درباره سطح آن هنوز اختلاف وجود داشته باشد. او اظهار کرد که ایران می‌تواند در ظرفیت غنی‌سازی خود کاهش ایجاد کند. همین جا شاید یک فرصت واقعی برای دیپلماسی شکل گرفته باشد. اگر واشنگتن اصل غنی‌سازی را می‌پذیرد، مسئله اصلی دیگر «بودن یا نبودن» غنی‌سازی نیست بلکه میزان آن است.

ایران نیز می‌تواند از همین نقطه وارد شود. بازگشت به سطح ۳.۶۷ درصدی که در برجام تعیین شده بود، یا حتی پیشنهاد سطحی حدود یک درصد که از سوی یکی از مقام‌های کشور مطرح شد می‌تواند، راهی برای حفظ بخشی از ظرفیت هسته‌ای کشور و همزمان ایجاد فضای لازم برای توافق باشد. چنین پیشنهادی نه به‌معنای کنار گذاشتن کامل برنامه هسته‌ای است و نه ادامه وضعیتی که می‌تواند زمینه‌ساز رویارویی تازه شود.

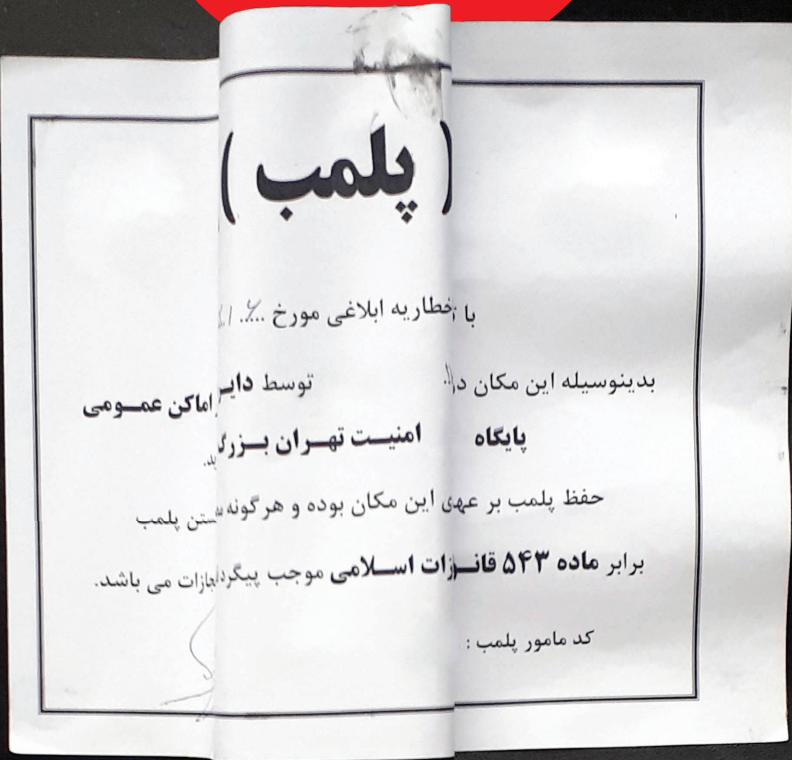
در طرف مقابل، آمریکا نیز انگیزه چندانی برای ورود به یک جنگ تازه ندارد. دونالد ترامپ در آستانه انتخابات میان‌دوره‌ای کنگره قرار دارد و آغاز جنگی جدید با ایران می‌تواند، هزینه‌های سیاسی و امنیتی سنگینی برای واشنگتن داشته باشد. از سوی دیگر ورود اسرائیل به چنین جنگی می‌تواند، معادله را پیچیده‌تر کند.

ایسن نکته برای تهران نیز حیاتی است. بنیامین نتانیا‌هو، نخست‌وزیر اسرائیل، در شرایطی قرار دارد که یک درگیری تازه می‌تواند به افزایش محبوبیت او و تقویت موقعیت سیاسی‌اش کمک کند. بنابراین اگر جنگی شکل بگیرد لزوماً برنده آن نه ایران خواهد بود و نه آمریکا؛ بلکه ممکن است بیش از همه به سود نتانیا‌هو تمام شود.

ایران البته دلایل اقتصادی و امنیتی کافی برای پرهیز از جنگ دارد. در شرایط دشوار اقتصادی یک حمله موشکی به تهران می‌تواند، شوک بزرگی به بازار وارد کند و فشار بر زندگی مردم را چند برابر کند. از همین‌رو مذاکره نه نشانه ضعف بلکه شاید واقع‌بینانه‌ترین مسیر موجود است.

اکنون توپ تا حد زیادی در زمین تهران و واشنگتن است. میانجی‌ها می‌توانند، پیام‌ها را منتقل کنند اما تصمیم نهایی را آنها نمی‌گیرند. اگر دو طرف بتوانند بر سر سطحی محدود از غنی‌سازی، از جمله محدوده ۳.۶۷ درصد، به تفاهم برسند شاید هنوز بتوان از جنگ فاصله گرفت. فرصت دیپلماسی باقی است اما به نظر می‌رسد، زمان آن رسیده که تهران و واشنگتن خودشان تصمیم بگیرند نه اینکه همچنان منتظر میانجی‌ها بمانند.

سازندگی



تحدید نکنید

سازندگی اظهارات اخیر رئیس پلیس اماکن تهران درباره فعالیت کافه‌ها را بررسی می‌کند:

اگر انسجام ملی، اولویت امروز ایران است، چرا سیاستگذاران

به‌جای حمایت از فضاهای شهری، اجتماعی و فرهنگی به‌دنبال محدودیت آنها هستند؟

آن‌هم در شرایطی که کافه‌ها یکی از معدود پناهگاه‌های باقی‌مانده زندگی شهری است

اکبر منتجبی

سردبیر



خواهد کرد. او همچنین تأکید کرده که کافه‌ها باید صرفاً در چارچوب رسته صنفی خود فعالیت کنند و موسیقی زنده و قلیان را مصداق خروج از آن چارچوب دانسته است اما فراتر از بحث حقوقی و صنفی مسئله اصلی جای دیگری است.

کافه در ایران امروز صرفاً یک واحد تجاری نیست؛ کافه یکی از معدود فضاهای عمومی باقی‌مانده برای گفت‌وگو، معاشرت، تنفس فرهنگی و تجربه زندگی مدنی است. شهری مانند تهران سال‌هاست از کمبود فضاهای جمعی رنج می‌برد. پارک‌ها محدودیت‌های خود را دارند، مراکز فرهنگی روزبه‌روز نحیف‌تر می‌شوند و آنهایی که باقی مانده‌اند، ظرفیت محدودی دارند و بخش مهمی از نسل جوان عملاً کافه را به‌عنوان محل ملاقات، گفت‌وگو،

مطالعه یا حتی اجرای هنری کوچک و تعامل اجتماعی انتخاب کرده است. به همین دلیل است که برخورد با کافه‌ها، حتی اگر در قالب «نظارت صنفی» باشد اما در ذهن جامعه به‌عنوان یک تصمیم سیاسی برداشت خواهد شد. در فضای پس از جنگ و در شرایطی که

حاکمیت از ضرورت تقویت همبستگی ملی و ترمیم شکاف‌های اجتماعی سخن می‌گوید چنین اقداماتی ناگزیر واجد معنای سیاسی می‌شود. افکار عمومی این پیام را دریافت می‌کند که به‌جای تمرکز بر مسائل کلان و دغدغه‌های انباشته اقتصادی و معیشتی، بار دیگر سبک زندگی و ترجیحات فرهنگی بخشی از جامعه به موضوع مداخله و محدودسازی تبدیل شده است. تجربه نیز نشان داده که هرگاه تفاوت‌های فرهنگی و اجتماعی از سطح

ادامه در صفحه ۲



ادامه تیتربیک

تحدید نگکید

از موسیقی نواحی تا موسیقی سنتی و پاپ، این هنریکی از مهم‌ترین ابزارهای حفظ نشاط اجتماعی و پیوندهای فرهنگی محسوب می‌شود. اجرای آن نیز نمی‌تواند مشمول محدودیت شود. پس تبدیل آن به موضوعی برای برخورد، حتی اگر مستند به برخی آئین‌نامه‌ها و مواد قانونی باشد، در عرصه اجتماعی هزینه‌ای بزرگ‌تر از منفعت احتمالی آن تولید می‌کند. درباره قلیان، البته می‌توان از منظر سلامت عمومی بحث کرد؛ مخالفت با مصرف دخانیات در بسیاری از کشورها وجود دارد و قابل فهم است. اما پرسش اینجاست که چرا چنین موضوعی عمدتاً در قالب برخورد انتظامی مطرح می‌شود و نه از مسیر سیاستگذاری سلامت، آموزش و اقناع اجتماعی؟ چرا اساساً باید نیروی انتظامی را وارد این موضوع کرد؟ چرا وزارتخانه‌های بهداشت، آموزش و پرورش و علوم نباید به این موضوع به لحاظ آگاهی‌سازی وارد عمل شوند؟ چرا باید سیاست‌ها مدام واکنشی باشد؟ اجبار برخی به اینکه دستگاه انتظامی را وارد مقولات برخورد‌های فرهنگی کنند، نه‌تنها کار ارزنده‌ای نیست بلکه شأنیت نیروهای فدakar و خدوم این نیرو را زیر سوال می‌برد. نگاه قه‌ری به مسائل فرهنگی معمولاً همان نتیجه‌ای را به‌بار می‌آورد که ده‌ها تجربه در ایران نشان داده است و آن انتقال رفتارها از فضای رسمی و قابل نظارت به فضاهای غیررسمی و غیرقابل کنترل است.

از همین منظر این سیاست با گفت‌مان رسمی تأکید بر انسجام ملی نیز سازگار به‌نظر نمی‌رسد. در پیام رهبر سوم انقلاب، آیت‌الله سیدمجتبی حسینی خامنه‌ای که به مناسبت آغاز سومین سال فعالیت مجلس دوازدهم در ۷ خرداد ۱۴۰۵، بر این نکته تأکید شده که نیروهای سیاسی و اجتماعی باید «با پرهیز از اختلافات پوچ سیاسی و برجسته کردن تفاوت‌های اجتماعی، قولاً و عملاً مظهر انسجام و یکپارچگی ملت باشند». صرف‌نظر از هر تفسیری، مضمون این جمله روشن است که نباید با برجسته کردن تفاوت‌های اجتماعی و تبدیل آنها به محل نزاع، به زیان وحدت ملی، حرکت کرد.

دقیقاً از همین زاویه می‌توان به تصمیمات اخیر نگریست. جامعه ایران متکثر است. همه شهروندان یک سبک زندگی، یک سلیقه فرهنگی و یک شیوه فراغت ندارند. هنر حکمرانی در چنین جامعه‌ای نه حذف تفاوت‌ها بلکه مدیریت آنهاست. وقتی با کافهداری که در شرایط سخت اقتصادی، یک کسب‌وکار کوچک راه‌اندازی کرده و در کافه‌اش موسیقی زنده هم دارد، تا هم رزق‌اش رونق داشته باشد و هم بخشی از جوانان و شهروندان ساعتی را خوش باشند، برخورد و کافه‌اش تعطیل می‌شود و ناگهان خود را در مرکز یک برخورد قه‌ری می‌بیند، نه‌تنها احساس تعلق او به نظم اجتماعی تقویت نمی‌شود؛ بلکه تضعیف هم می‌شود. او به این نتیجه می‌رسد که بخشی از سبک زندگی‌اش به‌رسمیت شناخته نمی‌شود. این دقیقاً همان نقطه‌ای است که انسجام اجتماعی ضربه می‌خورد. ممکن است پلمپ یک کافه برای عده‌ای موفقیت تلقی شود. ممکن است چند پرونده تشکیل و چند تعهد کتبی گرفته شود اما در سطح جامعه، آنچه ثبت می‌شود ایجاد شکاف و افزایش فاصله است.

کشوری که باید از جنگ، تحریم، محاصره دریایی و هوایی، گرانی، تورم، مشکلات اقتصادی و فشارهای اجتماعی عبور کند بیش از هر چیز به اعتماد نیاز دارد. پلیس می‌تواند ستون این اعتماد باشد اما نه با برخورد قه‌ری. اعتماد زمانی شکل می‌گیرد که شهروندان احساس کنند، حکومت میان تهدیدهای واقعی و تفاوت‌های عادی اجتماعی تمایز قائل است. کافه‌ها ممکن است مشکلاتی داشته باشند؛ از سد معبر گرفته تا رعایت نکردن ضوابط اما میان برخورد با تخلفات مشخص و تبدیل خود کافه به مسئله، فاصله‌ای بزرگ وجود دارد.

اگر انسجام ملی اولویت امروز ایران است، اگر پرهیز از برجسته‌سازی تفاوت‌های اجتماعی به یک توصیه رسمی تبدیل شده، آنگاه منطقی‌تر آن است که سیاستگذاران به‌جای محدود کردن فضاهای اجتماعی و فرهنگی آنها را به فرصت‌هایی برای گفت‌وگو، هم‌بستگی و کاهش شکاف‌های اجتماعی تبدیل کنند. کافه‌ها میدان نبرد نیستند. آنها یکی از آخرین پناهگاه‌های باقی‌مانده زندگی شهری هستند. کشوری که به انسجام نیاز دارد بیش از آنکه به پلمپ کافه‌ها احتیاج داشته باشد به حفظ همین پناهگاه‌ها نیازمند است.

میهن

بررسی رویدادهای سیاسی

گره ۱۰۰ ساعته

آیا با ادامه حبس چهره پرسروصدای پایداری از بهارستان می‌رود؟

تقلیل داد؟ نمایندگی فقط روشن کردن دوربین و حضور در یک جلسه مجازی نیست. نماینده باید در صحن و کمیسیون‌ها حاضر باشد، در بررسی طرح‌ها و لوایح مشارکت کند، سوال و تذکر بدهد و از ابزارهای نظارتی خود استفاده کند. بنابراین اگر قرار باشد برای ادامه نمایندگی رسانی در دوران حبس راهی پیدا شود باید مبنای حقوقی روشن و قابل اتکایی داشته باشد. در واقع یادداشت قدسیه ملکیان‌نایینی در «انتخاب» یک پرسش مهم را پیش روی مجلس گذاشته است: اگر نماینده‌ای ماه‌ها امکان حضور در پارلمان را نداشته باشد، آیا همچنان می‌توان گفت که عملاً وظیفه نمایندگی خود را انجام می‌دهد؟ پاسخ به این سوال می‌تواند، سرنوشت صندلی رسانی را روشن کند.

از تریبون تا زندان

ماجرای رسانی از زاویه‌ای دیگر هم قابل تأمل است. جریان‌های تندرو در سال‌های گذشته، بخش قابل‌توجهی از فعالیت سیاسی خود را بر تقابل بنا کرده‌اند؛ از حمله به دولت و رقبا گرفته تا درخواست برخورد با منتقدان و استفاده از تریبون‌های سیاسی و رسانه‌ای برای افزایش هزینه طرف مقابل. رسانی نیز یکی از شناخته‌شده‌ترین چهره‌های این سبک سیاست‌ورزی بوده است؛ نماینده‌ای که بخش مهمی از حضورش در مجلس با نطق‌های تند، مواضع جنجالی و درگیری‌های سیاسی گره خورده است. حالا اما خود او در موقعیتی قرار گرفته که باید با قواعدی روبه‌رو شود که نمی‌توان با تریبون و جنجال سیاسی از آنها عبور کرد.

از همین منظر، ماجرای رسانی را نباید لزوماً به‌معنای یک تصمیم سیاسی برای کنار گذاشتن جریان تندرو تعبیر کرد. آنچه فعلاً روشن است، اجرای حکمی است که مراحل قضایی خود را طی کرده و حالا تبعات آن می‌تواند به وضعیت نمایندگی او نیز برسد. معنای سیاسی آن هم روشن است: تریبون سیاسی و جایگاه نمایندگی نمی‌تواند به‌خودی خود نماینده را از قواعد قانونی مستثنا کند.

حالا باید دید این قاعده تا کجا پیش می‌رود. اگر غیبت رسانی از سقف تعیین شده در ماده ۸۸ عبور کند و شرایط اجرای این ماده درباره او احراز شود، داستان از یک محکومیت قضایی فراتر خواهد رفت. آن وقت نماینده‌ای که سال‌ها یکی از صداهای بلند و جنجالی بهارستان بود ممکن است به دلیل ناتوانی از حضور در جلسات، در آستانه از دست دادن جایگاه نمایندگی خود قرار بگیرد؛ سرنوشتی که اگر رقم نخورد، نه در کشمکش‌های سیاسی بلکه بر اساس قواعدی که خود مجلس برای حضور و غیبت نمایندگان وضع کرده است، تکلیف خواهد شد.

مرز ماندن و رفتن

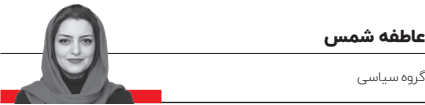
البته از اجرای حکم زندان نمی‌توان یک‌راست به پایان نمایندگی رسید. محکومیت کیفری به‌خودی خود به‌معنای سلب سمت نمایندگی نیست و مصونیت نمایندگان نیز مصونیتی عام در برابر اجرای احکام قطعی کیفری ایجاد نمی‌کند. در مورد رسانی هم قوه قضائیه تأکید کرده که پرونده او مربوط به دوره‌ای است که نماینده مجلس نبوده و مراحل قضایی خود را طی کرده است. نقطه حساس ماجرا آنجاست که یک نماینده به دلیل تحمل حبس عملاً امکان حضور در صحن و کمیسیون‌های مجلس را از دست می‌دهد.

اینجاست که ماده ۸۸ آئین‌نامه داخلی مجلس می‌تواند برای رسانی تعیین‌کننده شود. این ماده می‌گوید اگر یک نماینده در طول یک سال بیش از ۱۰۰ ساعت متوالی یا ۲۵۰ ساعت غیرمتوالی در جلسات رسمی مجلس و کمیسیون‌ها غیبت کند و غیبت او «عذر موجه» نداشته باشد، «مستعفی شناخته خواهد شد». به این ترتیب ادامه حبس رسانی می‌تواند یک شمارش معکوس را برای صندلی او در بهارستان آغاز کند؛ شمارشی که در نهایت ممکن است مسئله «مستعفی شناخته شدن» او را روی میز هیأت‌رئیس بگذارد.

با این حال هنوز نمی‌توان با قطعیت گفت که رسانی از مجلس خارج خواهد شد. میزان غیبت‌های او باید به‌طور رسمی محاسبه شود و مهم‌تر از آن باید مشخص شود که تحمل حکم حبس از نظر آئین‌نامه‌ای «عذر موجه» تلقی می‌شود یا خیر. اینجا همان نقطه‌ای است که تفسیر و اعلام نظر مراجع ذی‌صلاح مجلس اهمیت پیدا می‌کند. بنابراین فعلاً صحبت از پایان قطعی نمایندگی نیست؛ اما با ادامه حبس این احتمال دیگر یک فرض دور از ذهن هم نخواهد بود و شاید همین، مهم‌ترین تفاوت وضعیت امروز رسانی با یک محکومیت معمولی باشد. برای بسیاری از نمایندگان، غیبت چند روزه یا حتی چند هفته‌ای یک اتفاق موقت است؛ اما برای رسانی هر روزی که در زندان می‌گذرد، می‌تواند به غیبت رسمی از جلسات مجلس اضافه شود و او را یک گام دیگر به مرز تعیین شده در آئین‌نامه نزدیک کند.

راهی برای حفظ صندلی

در این میان، راه‌حلهایی مثل حضور آنلاین رسانی از زندان یا استفاده از پابند الکترونیکی هم مطرح شده است؛ راه‌حلهایی که در نگاه اول می‌توانند، معادله را تغییر دهند اما در این میان یک سوال اساسی وجود دارد: آیا نمایندگی مجلس را می‌توان به یک اتصال اینترنتی یا حضور محدود یک نماینده در بیرون از زندان



عاطفه شمس

گروه سیاسی

حمید رسانی چند روزی است دیگر پشت تریبون مجلس دیده نمی‌شود. نماینده‌ای که تا همین چندی پیش از صحن علنی برای طرح مواضع تند خود استفاده می‌کرد حالا برای اجرای حکم قطعی ۱۰ ماه حبس به بند و یژه روحانیت زندان اوین منتقل شده است. گرچه نادر قاضی‌پور، نماینده سابق مجلس، در گفت‌وگویی درباره وضعیت رسانی مدعی شده است که او در زندان به تلفن همراه دسترسی دارد و شرایطش در اوین با آنچه از یک زندان انتظار می‌رود، متفاوت است. قاضی‌پور در همین رابطه گفت: «او این برای آقای رسانی زندان نیست؛ هتل او این است». با این حال، این بار ماجرا فقط به مدت حبس او محدود نمی‌شود. با ادامه غیبت رسانی، یک سوال مهم آرام‌آرام از زاهروهای مجلس به صحن بهارستان نزدیک می‌شود: اگر او نتواند برای مدتی طولانی در جلسات مجلس و کمیسیون‌ها حاضر شود، تکلیف کرسی نمایندگی‌اش چه خواهد شد؟

قدسیه ملکیان‌نایینی، وکیل پایه یک دادگستری، در یادداشتی در سایت «انتخاب» همین نقطه را به‌عنوان یکی از مهم‌ترین ابهام‌های پیش روی مجلس مطرح کرده است. او با بررسی وضعیت حقوقی رسانی به ماده ۸۸ آئین‌نامه داخلی مجلس اشاره می‌کند که برای غیبت نمایندگان یک سقف مشخص تعیین کرده و می‌گوید: «نماینده‌ای که بیش از یکصد ساعت متوالی یا ۲۵۰ ساعت غیرمتوالی از اوقات رسمی جلسات مجلس و کمیسیون را بدون عذر موجه در یک سال غیبت نماید، مستعفی شناخته خواهد شد...».

حالا اجرای حکم قطعی حبس رسانی این ماده را از یک بند آئین‌نامه‌ای به مسئله‌ای درباره آینده سیاسی یک نماینده تبدیل کرده است. پرسش اصلی این است که آیا ادامه حبس او می‌تواند، میزان غیبت‌اش را به نصاب تعیین شده در ماده ۸۸ برساند و آیا چنین غیبتی از نظر آئین‌نامه «عذر موجه» محسوب می‌شود یا نه. اگر این دو پرسش به پاسخ مشخصی برسند، ماجرای رسانی دیگر صرفاً به اجرای حکم قضایی محدود نخواهد ماند، صندلی او در بهارستان نیز وارد معادله می‌شود و هیأت‌رئیس مجلس هم ناچار خواهد بود درباره ادامه یا پایان نمایندگی او، موضع روشنی اتخاذ کند.

دولت

گره‌گشایی به‌جای پرونده‌سازی

پزشکیان: اگر به‌جای ایراد گرفتن، مشکلات مردم را حل می‌کردیم، سرمایه اجتماعی به اینجا نمی‌رسید

رئیس‌جمهور در بخش دیگری از سخنانش عملکرد را معیار قضاوت درباره افراد دانست و با اشاره به دیدگاه شهید بهشتی گفت: «وقتی دیدید راستگو، صادق، خدمتگزار، منصف و حق‌طلب است، ریا نمی‌کند و به داد انسان‌ها می‌رسد، این اسلام است و او مسلمان است». او در مقابل تأکید کرد که نمی‌توان با تکیه بر ادعا، تبلیغات و ادبیات دینی، رفتار نادرست را توجیه کرد؛ چراکه به گفته او معیار مسلمانی در رفتار افراد نمود پیدا می‌کند.

پزشکیان در پایان نیز مسئولان را به پاسخگویی در برابر مردم و خداوند فراخواند و با اشاره به وجود برخی «قصور و نارسایی‌ها» تأکید کرد که مسیر اصلاح از پذیرش مسئولیت و تلاش برای حل مشکلات مردم می‌گذرد؛ نه از تمرکز بر خطاها و پرونده‌سازی برای دیگران.



رئیس‌جمهور در همین چارچوب گفت: «باید به‌جای آنکه برای دیگران مانع ایجاد کنیم، پرونده بسازیم یا آنان را از دایره حمایت اجتماعی خارج کنیم، به پناهگاه و تکیه‌گاهی برای کسانی تبدیل شویم که پناهی ندارند؛ فریادرس کسانی باشیم که صدایشان شنیده نمی‌شود».

پزشکیان سپس از فاصله میان «دانستن» و «عمل کردن» گفت. به اعتقاد او، جامعه دانش و تخصص کم ندارد اما گاهی فراموش می‌شود که این توانایی‌ها باید در خدمت مردم قرار بگیرد. او تصریح کرد: «علم، دانایی و دانش را داریم ولی آن باور و اعتقادی که باید داشته باشیم مبنی بر اینکه این علم و دانایی را برای باز کردن گره از گرفتاری مردم استفاده کنیم، گاهی فراموش می‌کنیم». او افزود: «خداوند این علم، دانش و مهارت را داده که بتوانیم ۱۰ نفر تا ۱۰۰ نفر را، بسته به آنچه که باور داریم، نجات‌شان بدهیم».



سال نهم شماره ۲۳۴۷
پنج‌شنبه ۱۶ مهر ۱۴۰۵

بررسی تحولات جهان

افق

خروج از هرمز

دو ناو آمریکایی، خلیج فارس را ترک کردند



واشنگتن «منتشر شده که از وجود حمام‌های کثیف، لوله‌های دچار خوردگی و مشکلات مربوط به غذا حکایت دارد. ملوانان همچنین از کمبود غذای تازه و دریافت برخی مواد غذایی فاسد شکایت کرده‌اند. در مورد ناوشکن «یواس‌اس بنفولد» نیز یک نقص فنی در بخش مهندسی باعث شد این شناور برای چهار روز در دریای چین جنوبی بدون توالت قابل استفاده، خدمات آشپزخانه، تهویه مطبوع و آب آشامیدنی سالم باقی بماند.

از این منظر، خروج «جورج اچ. دبلیو. بوش» و «دِلبِرت دی. بلک» را باید بخشی از بازتنظیم گسترده‌تر آرایش نیروهای دریایی آمریکا دانست؛ بازتنظیمی که هم با هدف حفظ آمادگی جهانی ناوگان و جلوگیری از فرسودگی نیروها انجام می‌شود و هم به واشنگتن اجازه می‌دهد، حضور دریایی خود را متناسب با تحولات امنیتی میان غرب آسیا و منطقه هند و اقیانوس آرام جابه‌جا کند.

خدمه این توقف با هدف تقویت روابط دریایی آمریکا و تایلند صورت می‌گیرد و انتظار می‌رود، مقام‌های ارشد نیروی دریایی آمریکا با همتایان نظامی و غیرنظامی تایلندی دیدار کنند. پس از این توقف انتظار می‌رود، گروه رزمی «جورج اچ. دبلیو. بوش» به‌طور کامل وارد حوزه عملیاتی ناوگان هفتم آمریکا شود.

نگرانی درباره فرسودگی خدمه

با این حال خروج این دو شناور در شرایطی انجام می‌شود که گزارش‌هایی درباره فشار فزاینده بر نیروهای دریایی آمریکا منتشر شده است. پیش از آنها، ناو هوایمابر هسته‌ای «یواس‌اس آبراهام لینکلن» نیز برای پنج روز استراحت خدمه وارد تایلند شده بود؛ اقدامی که در بحبوحه نگرانی‌ها درباره خستگی و فرسودگی نیروها انجام شد. مشکلات مشابه تنها به این ناو محدود نمانده است. گزارش‌هایی درباره شرایط نامناسب در «یواس‌اس جورج

امنیت دریایی مشارکت داشت. این ناو که اوایل سال جاری میلادی از آمریکا اعزام شده بود، بخش عمده مأموریت خود را در حوزه عملیاتی فرماندهی مرکزی ایالات متحده سپری کرد. در همین حال، ناوشکن «دِلبِرت دی. بلک» نیز از ماه ژانویه در حوزه مسئولیت ناوگان پنجم نیروی دریایی آمریکا فعالیت داشت و در عملیات امنیت دریایی و رزمایش‌های دوجانبه در آب‌راهای مهم منطقه، ازجمله دریای سرخ و دریای عرب، حضور یافت. اکنون خروج این دو شناور به گفته منابع نظامی، بخشی از روند برنامه‌ریزی شده چرخش نیروهاست؛ روندی که به نیروی دریایی آمریکا اجازه می‌دهد، شناورهای فرسوده را برای تعمیرات، تأمین مجدد تجهیزات و استراحت خدمه از مناطق عملیاتی خارج کند.

فشار مأموریت‌های طولانی

استقرارهای طولانی‌مدت دریایی به‌ویژه در شرایط آمادگی رزمی مستمر و عملیات پروازی مداوم، فشار سنگینی بر تجهیزات و نیروهای انسانی وارد می‌کند. سامانه‌های پیشران، تسلیحات و تجهیزات دفاعی نیازمند تعمیر و بازرینی هستند و خدمه نیز پس از ماه‌ها فعالیت عملیاتی به دوره‌های استراحت و بازرایی نیاز دارند. ورود «جورج اچ. دبلیو. بوش» و «دِلبِرت دی. بلک» به تایلند نیز در همین چارچوب انجام شده است. علاوه بر استراحت

گروه بین‌الملل: دو شناور مهم نیروی دریایی آمریکا پس از ماه‌ها حضور و عملیات در غرب آسیا، منطقه را ترک کردند و راهی تایلند شدند؛ جابه‌جایی‌ای که در ظاهر بخشی از چرخه معمول چرخش نیروهای دریایی آمریکاست اما همزمان با گزارش‌هایی درباره خستگی خدمه و مشکلات فنی و رفاهی در برخی ناوهای این کشور، توجه‌ها را به وضعیت عملیاتی ناوگان آمریکا جلب کرده است. به‌ویژه آنکه ایالات متحده همچنان در تقابل با ایران قرار دارد و این اقدام باعث شده تا گمانه‌زنی‌هایی در مورد توان رزمی ایالات متحده در منطقه مطرح شود. ناو هوایمابر هسته‌ای «یواس‌اس جورج اچ. دبلیو. بوش» و ناوشکن موشک‌انداز «یواس‌اس دِلبِرت دی. بلک» پس از پایان مأموریت‌های طولانی خود در منطقه وارد آب‌های عمیق پوکت در تایلند شدند. این دو شناور قرار است چند روزی را در این بندر سپری کنند تا خدمه پس از ماه‌ها عملیات فشرده، فرصت استراحت و مرخصی پیدا کنند.

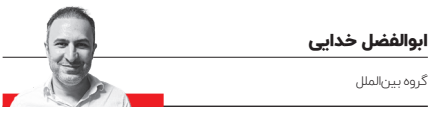
۶ ماه مأموریت در غرب آسیا

«جورج اچ. دبلیو. بوش» از ماه آوریل در غرب آسیا مستقر بود. این ناو هوایمابر کلاس نیمیتز که به‌عنوان پرچم گروه رزمی ناو هوایمابر شماره ۱۰ فعالیت می‌کند، حدود ۶ ماه در پشتیبانی از عملیات نظامی آمریکا، مأموریت‌های امنیت منطقه‌ای و تأمین

اروپا

شورش بچه‌چپ‌ها

اعتراضات دانش‌آموزان فرانسوی گسترش یافت



ابوالفضل خدایی

گروه بین‌الملل

اعتراضات اخیر در فرانسه را می‌توان طغیان جریان چپ علیه دولت میانه‌گرای امانوئل مکرون دانست که در سال‌های اخیر به راست‌گرایش بیشتری پیدا کرده و ناراضیانی از مدل حکمرانی او در حوزه اقتصاد لیبرال را افزایش داده است. فرانسه روز سه‌شنبه شاهد یکی از گسترده‌ترین موج‌های اعتراضی دانش‌آموزان در دهه‌های اخیر بود؛ موجی که از حیاط و ورودی دبیرستان‌ها آغاز شد و حالا به خیابان‌های ده‌ها شهر، پارلمان و حتی بازارهای مالی رسیده است. بیش از ۲۵۰ هزار نفر در سراسر کشور به خیابان آمدند تا در کنار دانش‌آموزانی بایستند که نزدیک به دو هفته است علیه کمبود معلم، کلاس‌های شلوغ و فرسودگی مدارس اعتراض می‌کنند. همزمان

درگیری میان معترضان و پلیس، بازداشت هزاران نفر و زخمی شدن صدها دانش‌آموز و نیروی امنیتی، بحران را وارد مرحله‌ای تازه کرده است. امانوئل مکرون، رئیس‌جمهور فرانسه در سایه تشدید اعتراضات داخلی و برای بررسی تحولات جاری طی روزهای گذشته، خواهان برگزاری یک نشست فوق‌العاده با تعدادی از وزرای این کشور شد. در این نشست، نخست‌وزیر و وزیر آموزش ملی فرانسه شرکت می‌کنند.

جرقه اعتراضات

اعتراضات ابتدا از حومه پاریس آغاز شد؛ جایی که دانش‌آموزان با بستن ورودی مدارس، کلاس‌ها را تحریم کردند و خواستار تغییر شرایط آموزشی شدند. اما آنچه در ابتدا یک اعتراض دانش‌آموزی به‌منظر می‌رسید به‌سرعت از مرز مدارس عبور کرد. معلمان، والدین، دانشجویان دانشگاه و اتحادیه‌های کارگری نیز به این حرکت پیوستند و سه‌شنبه، خیابان‌های شهرهایی از پاریس و مارسلی تارن و لیون شاهد تجمع‌های گسترده بود. دانش‌آموزان می‌گویند، مسئله اصلی آنها ساده است: کلاس‌های بیش از حد شلوغ، کمبود معلم، ساختمان‌های فرسوده و امکانات ناکافی. اتحادیه‌های دانش‌آموزی نیز از تمام سازمان‌های صنفی و سیاسی خواسته‌اند از این حرکت حمایت کنند؛ اعتراضی که به گفته آنها دیگر «فراتر از دیوارهای مراکز آموزشی» رفته است. وزارت آموزش فرانسه اعلام کرد، روز سه‌شنبه دست‌کم ۹۰۰ دبیرستان به‌طور کامل یا جزئی تعطیل شده‌اند. اتحادیه سندیکایی دانش‌آموزان دبیرستانی اما رقم بسیار بیشتری را مطرح کرده و گفته است، فعالیت حدود دو هزار دبیرستان متوقف شده است. آمارهای متفاوت، خود نشانه‌ای از گستردگی و سرعت تحولات است.

که قرار بود غیرکنشده باشد، دست و بخشی از ساعد خود را از دست داد. بازرسی کل پلیس ملی فرانسه در حال بررسی این حادثه است. دولت نیز پس از این حادثه، استفاده از این نوع نارنجک‌ها را به‌طور موقت متوقف کرده است. این حادثه بحث درباره نحوه برخورد پلیس با معترضان، به‌ویژه نوجوانان را به یکی از محورهای اصلی بحران تبدیل کرده است.

بحرانی فراتر از مدرسه

اعتراضات در شرایطی رخ می‌دهد که فرانسه همزمان با فشار اقتصادی و مالی سنگینی روبه‌روست. هزینه استقراض دولت در ماه‌های اخیر افزایش یافته و نگرانی سرمایه‌گذاران درباره توانایی پاریس برای کنترل بدهی‌های عمومی به فروش اوراق قرضه فرانسه دامن زده است. بازده اوراق قرضه ۱۰ ساله این کشور در این هفته تقریباً به ۵ درصد رسید؛ سطحی که از سال ۲۰۰۲ تاکنون سابقه نداشته است. در چنین شرایطی، دولت با مطالباتی روبه‌روست که اجرای آنها به منابع مالی نیاز دارد. از یک‌سوی دانش‌آموزان خواهان معلم بیشتر و بازسازی مدارس هستند و از سوی دیگر، دولت برای تأمین هزینه‌های عمومی با محدودیت‌های مالی مواجه است.

روایت ترامپ!

دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا نیز به اعتراضات واکنش نشان داد و آن را نشانه «مهاجرت گسترده خارج از کنترل» در فرانسه دانست. او در شبکه‌های اجتماعی نوشت: «این درباره مدارس نیست؛ این درباره اسلام است که می‌خواهد، کنترل کشوری که زمانی بزرگ بود را در دست بگیرد». اما مطالبات اعلام شده دانش‌آموزان چیز دیگری است. در فهرست خواسته‌های آنها افزایش تعداد معلمان، کاهش تراکم کلاس‌ها، بهبود امکانات و رسیدگی به ساختمان‌های فرسوده مدارس قرار دارد؛ مهاجرت



پاریس به‌دنبال راه گفت‌وگو

دولت تلاش کرده همزمان با کنترل خیابان، راهی برای گفت‌وگو نیز باز کند. وزارت آموزش روز دوشنبه، رایزنی ملی با دانش‌آموزان را آغاز کرد؛ سامانه‌ای که تا ۲۳ اکتبر فعال خواهد بود و قرار است محلی برای بیان نگرانی‌های جوانان درباره سه سال پایانی دبیرستان در فرانسه باشد. ادوارد گفری، وزیر آموزش گفت: «برای ما ضروری است که صدای همه دانش‌آموزان دبیرستانی را بشنویم و تنوع تجربه‌های آموزشی آنها را در نظر بگیریم». اما فعلاً نشانه روشنی از پایان اعتراضات دیده نمی‌شود. جنبشی که از ورودی چند دبیرستان در حومه پاریس آغاز شد اکنون صدها مدرسه، ده‌ها شهر و دولت فرانسه را درگیر کرده است. پرسش اصلی دیگر فقط این نیست که چه زمانی کلاس‌ها دوباره عادی می‌شوند؛ مسئله این است که آیا دولت می‌تواند، مطالبات آموزشی دانش‌آموزان را پیش از آنکه بحران خیابانی عمیق‌تر شود به راه‌حلی سیاسی و مالی تبدیل کند.



سال نهم شماره ۲۳۴۷
پنج‌شنبه ۱۶ مهر ۱۴۰۵

یاد

نگاه تمدنی به زبان

یادی از **آذرتاش آذرنوش** در پنجمین سال درگذشتش



۱۵مهر پنج سال از درگذشت آذرتاش آذرنوش، مؤلف و محقق زبان و ادبیات عرب، مدیر بخش ادبیات عرب مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی و استاد دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران می‌گذرد. اهمیت او بیش از آن‌که در فهرست آثار و سمت‌های علمی‌اش باشد، در نوع نگاهی است که

به یکی از پیچیده‌ترین مسائل تاریخ فرهنگی ایران داشت: نسبت فارسی و عربی. آذرنوش از معدود پژوهش‌گرانی بود که این نسبت را نه به شکل یک تقابل ساده و احساسی، بلکه به‌صورت مسئله‌ای تاریخی، فرهنگی و تمدنی فهم کرد و کوشید از دل متن‌ها و شواهد، تصویری دقیق‌تر از آن ارائه دهد.

از اهواز تا پاریس

آذرتاش آذرنوش، فرزند محمد آذرنوش، ۲۹ بهمن ۱۳۱۶ ش در قم زاده شده، اما در تهران زیست و تحصیلات دورهٔ ابتدایی را آغاز کرد. در ۹سالگی همراه پدر که ریاست حسابداری راه‌آهن ایران، ناحیه جنوب را به‌عهده گرفته بود، به اهواز رفت و تا سال ۱۳۲۹ که دورهٔ ابتدایی را به پایان رسانید، در آن شهر زیست. دورهٔ متوسطه را در تهران و در دبیرستان رازی آغاز کرد. در سال ۱۳۳۵ برای آن‌که بتواند در رشتهٔ ادبی ادامه تحصیل دهد، به دبیرستان دارالفنون انتقال یافت. طی یک سالی که در آن دبیرستان بود، در انجمن‌های ادبی شرکت می‌جست، و گاه شعر می‌سرود و در مجلات آن زمان منتشر می‌کرد. هم‌چنین با همراهی چند تن از دوستان خوش قریحهٔ خود، انجمنی به‌نام انجمن شعرا تشکیل داد که بی‌گمان در پرورش ذوق ادبی و تعیین سرنوشت او و دوستانش بی‌تأثیر نبود.

سال ۱۳۳۶، در رشتهٔ ادبیات عرب که به‌تازگی در دانشکدهٔ معقول و منقول دانشگاه تهران تشکیل شده بود، نام‌نویسی کرد. در پایان سال تحصیلی ۳۷–۳۶ در مسابقه‌ای که دانشکدهٔ معقول برای تخصیص بورس تحصیلی دولت عراق به دو دانشجوی ایرانی برگزار کرده بود، شرکت کرد و بی‌درنگ به آن کشور سفر کرد و در دانشکدهٔ ادبیات، رشتهٔ ادبیات عرب نام نوشت. دو سال بعد، انقلاب عراق و پریشانی احوال، ادامهٔ تحصیل را برای او غیرممکن کرد و او ناچار به تهران بازگشت و در سال ۱۳۳۹ از دانشکدهٔ معقول فارغ‌التحصیل شد. چون در آن هنگام برای ادامه تحصیل در رشتهٔ ادبیات عرب در ایران جایی نبود، عازم فرانسه شد. از آنجا که زبان عربی و فرانسه را در حد معقول آموخته بود، به آسانی توانست دورهٔ دکتری را بگذراند و از نخستین رسالهٔ دکتری خود که تحقیق و ترجمهٔ بخشی از کتاب طبقات الشعرای ابن معتر بود، دفاع کرد، اما چون هنوز خود را نیازمند دانش بیشتری دید، دوباره در رشتهٔ ادبیات عرب برای نگاشتن رسالهٔ دیگری نام‌نویسی کرد و چون پیش از آن دورهٔ کتاب‌داری را نیز خوانده بود، در کتاب‌خانهٔ ملی پاریس، بخش عربی به‌کار مشغول شد. این شغل به او اجازه داد که به وجود دو نسخه از کتاب «خریده‌القصر و جریده‌العصر» عمادالدین اصفهانی، بخش مغرب و اندلس، پی ببرد و به راهنمایی شارل پلا به‌عنوان رسالهٔ دومین دکتری، به تصحیح آن اقدام کند. او پس از حصول بر دومین دکتری خود به ایران بازگشت و پس از چند ماه کار در «بنیاد فرهنگ ایران» و پژوهش در باب واژه‌های فارسی معرب، و نیز ترجمهٔ کتاب «فتوح البلدان» بلاذری، در دانشکدهٔ خود، معقول و منقول که آن هنگام به «الهیات و معارف اسلامی» تغییر نام داده بود، استخدام شد و بعدها به‌عنوان نخستین مدیر گروه ادبیات عرب شناخته شد. همین پیشینه سبب شد که در کار او، سنت دانشگاهی ایران، تجربه زیسته در جهان عرب و آموزش آکادمیک اروپایی به شکلی کم‌نظیر در کنار هم قرار گیرد.

آثار و افتخارات

از مهم‌ترین آثار آذرتاش آذرنوش، می‌توان به ترجمه‌های «فتوح البلدان» بلاذری (بخش مربوط به ایران)، «موسیقی کبیر» ابونصر فارابی، «اطلس تاریخ اسلام» حسین مونس، «تاریخ ادبیات عرب» رژی بلاشور و «تاریخ ادبیات عرب» ژان محمد عبدالجلیل اشاره کرد.

از دیگر آثار مهم زندییاد آذرنوش می‌توان به این کتاب‌ها اشاره کرد: ترجمه و مقدمه «مقدمه الشعر و الشعرای ابن قتیبه در آیین نقد ادبی»، «تاریخ ترجمه از عربی به فارسی»، «تاریخ چوگان در ایران و سرزمین‌های عربی»، «تاریخ زبان و فرهنگ عربی»، «فرهنگ عربی به فارسی»، «چالش میان فارسی و عربی»، «آموزش زبان عربی» و «راه‌های نفوذ فرهنگ ایرانی در عصر جاهلی» و مجموعه مقالات با عنوان «در باب ادب تازی». سه کتاب از مجموعه آثار آذرنوش جایزهٔ کتاب سال در جمهوری

اسلامی ایران را گرفتند: «ترجمه موسیقی الکبیر اثر فارابی» (سال ۱۳۷۵)، ترجمه «اطلس تاریخ اسلام» اثر حسین مؤنس (سال ۱۳۷۶) و «فرهنگ معاصر عربی – فارسی» (سال ۱۳۷۹) و در سال ۱۳۷۹ به‌عنوان «چهره‌های ماندگار ایران» انتخاب شد.

آذرنوش در سال ۱۳۹۶ از طرف دولت فرانسه، نشان شوالیه پالم آکادمیک فرانسه را برای ترجمه‌هایش از زبان فرانسه به فارسی و هم برای ترجمه کتاب‌هایی مثل تاریخ ادبیات عرب دریافت کرد.

کافه

تازه‌های ادب و هنر

از امتناع تا رسوایی

مروری بر حاشیه‌ها و جنجال‌های **نوبل ادبیات**

جایزهٔ نوبل ادبیات که نخستین‌بار در سال ۱۹۰۱ اعطا شد یکی از معتبرترین و مهم‌ترین جوایز ادبی در جهان به‌شمار می‌رود. با این حال، تاریخچه این جایزه همواره با تصمیمات بحث‌برانگیز، حواشی سیاسی و رسوایی‌های مختلف همراه بوده است. در آستانهٔ اعلام برندهٔ نوبل ادبیات ۲۰۲۶ برخی از پرحاشیه‌ترین اتفاقات و انتخاب‌های آکادمی سوئد طی چند دههٔ اخیر را مرور می‌کنیم که جنجال‌های فراوانی به همراه داشته‌اند.

رسوایی نوبل ادبیات

تا پیش از سال ۲۰۱۸ میلادی ۱۸ عضو آکادمی سوئد به‌صورت مادام‌العمر در سمت خود باقی می‌ماندند. اما در پی افشای اتهامات آزار جنسی علیه همسر کاتارینا فروستنسون (شاعر و عضو آکادمی)، سه تن از اعضای آکادمی در اعتراض به ادامه عضویت او استعفا دادند. در پی آن نیز سارا دانیوس (دبیر آکادمی) و خود کاتارینا فروستنسون نیز اندکی بعد مجبور به ترک سمت خود شدند. این بحران بی‌سابقه موجب شد که اهدای جایزه نوبل ادبیات در سال ۲۰۱۸ به عقب بیفتد. ماجرا از جایی آغاز شد که در پی افشاگرهای جنبش Me too ژان کلود آرنولت، عکاس و همسر کاتارینا فروستنسون، متهم شد که به زنان مختلفی تجاوز کرده است. آرنولت و همسرش صاحب یک باشگاه فرهنگی در سوئد بودند که رابطه‌ای نزدیک با دیگر اعضای آکادمی داشت. او متهم شده بود که به وسیله نزدیکی خود به آکادمی از زنان هنرمند در ملک‌های متعلق به آکادمی در استکهلم و پاریس

گزارش: ورزش جهان

خدا حافظ لئو

آرژانتین چگونه عاشق مسی شد



امید ذاکری‌نیا

گروه فرهنگ

اگر مردم ۱۹۶ کشور جهان در آغاز دوران ملی لیونل مسی در ۱۸سالگی، او را به‌عنوان یک هدیه دریافت می‌کردند، چه می‌کردند؟ به احتمال زیاد او را بی‌قیدوشرط دوست

می‌داشتند و از او حمایت می‌کردند. او و فوتبالش را از آن خود می‌دانستند. به داشتن چنین بازیکنی افتخار می‌کردند. اما آرژانتین، کشوری که واقعاً این «هدیه» را دریافت کرد، با او چه کرد؟ از او انتقاد کرد، تحقیرش کرد، پس‌اش زد و حتی برایش سوت زد. سال‌ها و سال‌ها. البته نه همه آرژانتینی‌ها، اما بخش بسیار بزرگی از کشوری که بسیاری از مردمش واقعاً دیوانه فوتبال‌اند. تا اینکه یک روز، آرژانتینی‌ها فهمیدند دیوانگی واقعی این بوده که با مسی چنین رفتاری کرده‌اند. کشوری که به زادگاه اسطوره‌هایی چون آلفردو دی‌استفانو و دیگو مارادونا بودن افتخار می‌کند، به شکل شگفت‌انگیزی زمان زیادی نیاز داشت تا با بازیکنی احساس مشابهی پیدا کند که بسیاری از کارشناسان و هواداران فوتبال او را بهترین بازیکن تاریخ می‌دانند. امروز اما تقریباً غیرممکن است کسی را در آرژانتین پیدا کنید که از مسی انتقاد کند. آن سال‌های تردید، سه‌شنبه شب، در ورزشگاه مونومنتال روریرالته در بوئنوس‌آیرس، جایی که مسی در دوست‌وهشتمین بازی ملی خود، در دیداری دوستانه برابر بنین، برای آخرین‌بار پیراهن تیم ملی آرژانتین را پوشید، به‌چشم نخواهند آمد.

باشکوه و تلخ

سه‌شنبه‌شب لیونل مسی، درحالی که اعضای خانواده‌اش در کنارش بودند و با اشک‌هایش مبارزه می‌کرد، در مسابقه‌ای که در بوئنوس‌آیرس و به افتخارش برگزار شد، با ثبت یک گل و دو پاس گل پرده پایانی دوران حضورش در تیم ملی آرژانتین را پائین کشید. مسی ۳۹ساله در تمام ۹۰دقیقه دیدار دوستانه آرژانتین برابر بنین به میدان رفت. او گل سوم آرژانتین را از روی نقطه پنالتی به ثمر رساند و پیش از آن در گل‌های نیکولاس اوتامندی و نیکو پاز نقش داشت. در آرژانتین، این مسابقه را «آخرین تانگو»ی مسی نامیده بودند و ورزشگاه تاریخی مونومنتال به زیارتگاهی برای قهرمان ملی کشور تبدیل شده بود. هواداران تمام سکو‌ها را پر کرده بودند، در برابر بت خود سر فرود می‌آوردند و بی‌وقفه نام «مسی» را فریاد می‌زدند. پیش از آغاز مسابقه، بیراهنی غول‌پیکر به رنگ آبی و سفید آرژانتین در زمین قرار گرفته بود. شماره ۱۰ روی آن دیده می‌شد، اما به‌جای نام مسی روی پشت پیراهن، تنها یک کلمه نوشته شده بود: «متشکریم». در دقیقه دهم مسابقه، بازی برای یک دقیقه تشویق ویژه از مسی متوقف شد و برای بزرگداشت این اسطوره زنده، مواد آتش‌بازی در ورزشگاه منفجر شد. بازیکنان بنین نیز در این مراسم با مسی همراه شدند، او را در آغوش گرفتند و با او دست دادند. مسی دست‌هایش را برای هواداران بالا برد، اما درحالی که تماشاگران همچنان نامش را فریاد می‌زدند، کمی دستپاچه به‌نظر می‌رسید و تلاش می‌کرد خود را از این توجه خیره‌کننده پنهان کند. پیش از مسابقه، هزاران نفر در خیابان‌های بوئنوس‌آیرس صف کشیده بودند و مسیر آخرین اتوبوس تیم ملی با حضور مسی را تا ورزشگاه دنبال می‌کردند تا آخرین تصاویر خود را از قهرمانشان با تلفن‌های همراه ثبت کنند.

نوبل برای نویسنده مدافع استعمار

جوزف رودیارد کیپلینگ، نویسنده بریتانیایی و خالق اثر معروف «کتاب جنگل» (۱۸۹۴)، در سال ۱۹۰۷ و در ۴۱سالگی برنده جایزهٔ نوبل شد و تا به امروز عنوان جوان‌ترین برنده نوبل ادبیات را حفظ کرده است. میراث ادبی او به دلیل دفاع سرسختانه‌اش از استعمار بریتانیا (با توجه به دوران کودکی و زندگی‌اش در هند) همواره مورد نقد و جدل بوده است. آثار کیپلینگ اغلب منعکس‌کنندهٔ احساسات امپریالیستی حاکم در زمان او بود. او در اشعار و داستان‌هایش از امپراتوری بریتانیا و نقش آن در تمدن سرزمین‌های دور تجلیل می‌کرد و در یکی از مشهورترین اشعارش با عنوان «بار مرد سفید» (۱۸۹۹) به‌صراحت به مسئولیت‌های قدرت‌های غربی در سرزمین‌های مستعمره پرداخته است. برخی آثار کیپلینگ را نمادی از نگرش‌های امپریالیستی دوران ویکتوریا می‌دانند، در حالی که برخی دیگر استدلال می‌کنند نوشته‌های او باید در زمینه تاریخی که در آن تولید شده‌اند، درک شود. کیپلینگ ارتباط عمیق هم با ارتش داشت که در آثاری مانند «تصنیف‌های اتاق پادگان» (۱۸۹۲) دیده می‌شود. این آثار او را مورد علاقه سربازان قرار داد و از نوشته‌هایش اغلب برای تقویت روحیه در زمان درگیری استفاده می‌شد.

نوبل به‌خاطر اولین اثر

توماس مان در سال ۱۹۲۹ برندهٔ نوبل ادبیات شد، اما هیأت داوران این جایزه را به‌خاطر شاهکار جدیدترش «کوه جادو» (۱۹۲۴) به او ندادند، چراکه آن را بیش از حد

پس از سوت پایان نیز بازیکنان بنین تلاش کردند با مسی در زمین عکس سلفی بگیرند. تصاویری نیز منتشر شد که مسی را در اتوبوس نشان می‌داد و به‌نظر می‌رسید تحت‌تأثیر استقبال مردم اشک می‌ریزد. پیش از دیدار خداحافظی، یک پیراهن بزرگ دیگر با شماره ۱۰ که به یک بالگرد متصل شده بود، بر فراز روساریو، زادگاه مسی، به پرواز درآمد. نسل‌هایی از آرژانتینی‌ها وجود دارند که هرگز تیم ملی کشورشان را بدون مسی ندیده‌اند. نخستین بازی ملی او در اوت ۲۰۰۵ انجام شد؛ زمانی که هنوز آیفون، اینستاگرام و اوپر وجود نداشت. در زمان پخش سرود ملی پیش از مسابقه، این لیونل اسکالونی، سرمربی آرژانتین بود که چشمانش پر از اشک شد. لحظه‌ای که مسی همراه با سه پسرش، تیاگو، ماتو و جیرو، وارد زمین شد، همسر مسی، آنتونلا، و مادرش، سلیا، با افتخار از روی سکو‌ها این صحنه را تماشا می‌کردند. مسی در کنار امیلیانو مارتینس، دروازه‌بان ۳۴ ساله چلسی و آرژانتین، ایستاده بود؛ دروازه‌بانی که برای گرامیداشت این شب، حرف «ام» را در مدل موی خود تراشیده بود. پس از مسابقه، مسی پشت میکروفن رفت و با مردم کشورش سخن گفت. او گفت: «اینکه دیگر به اینجا نیایم، خیلی دردناک خواهد بود. قسم می‌خورم، اگر به خودم بستیگي داشت، دوست داشتم تا آخر عمر اینجا بازی کنم، چون بازی کردن برای تیم ملی آرژانتین زیباترین اتفاقی است که می‌تواند برای یک انسان رخ دهد». او از هوادارانی که در سراسر جهان تیم ملی را دنبال کرده بودند تشکر کرد و همچنین از هم‌تیمی‌هایش که کمک کردند تا رویای کودکی‌اش برای قهرمان جهان شدن به حقیقت تبدیل شود. مسی که پیشتر از هر چیز به‌خاطر حرف زدن با پاهایش شناخته می‌شود، با شوخی گفت که امروز بیش از همیشه در حال حرف زدن است. او در ادامه، پسرش تیاگو را که تحت‌تأثیر احساسات این شب قرار گرفته بود، دلداری داد. مسی همچنین از پدرش، خورخه، که تنها دو ماه پیش درگذشته بود، یاد کرد و گفت پدرش نخستین کسی بود که در چنین شبی به ذهنش رسید. مسی که پیش از آغاز مسابقه همراه با پسرانش دیده می‌شد، خطاب به جمعیت گفت: «دلَم برایش تنگ خواهد شد و دلَم برای شما تنگ خواهد شد. از خدا سپاسگزارم که آرژانتینی هستم، به آرژانتینی بودن





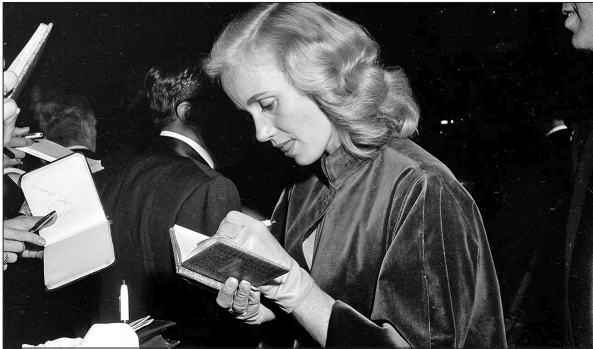
گزارش: سینمای جهان

بلوند جاودانه

اوا ماری سنت، ستاره «شمال از شمال غربی» در ۱۰۲ سالگی درگذشت

اوا ماری سنت، بازیگر برنده اسکار که در فیلم‌های کلاسیکی چون «در بارانداز» و «شمال از شمال غربی» نقش‌آفرینی کرده بود، روز سه‌شنبه در خانه‌اش در لس‌آنجلس و در سن ۱۰۲ سالگی درگذشت. او که یکی از نخستین استعدادهای تلویزیون در سال‌های آغازین این رسانه به‌شمار می‌رفت، در سال ۱۹۵۵ برای بازی در «در بارانداز» جایزه اسکار بهترین بازیگر زن نقش مکمل را دریافت کرد و با این موفقیت به مسن‌ترین برنده زنده اسکار تبدیل شد. او در این فیلم در کنار مارلون براندو، نقش ایدی دوئل را بازی کرد. نیویورکتایمز در نقد خود درباره بازی او نوشت: «در میان صحنه‌های کشتار، او به یک رابطه عاشقانه واقعی، لطافت و حساسیت می‌بخشد». از اواخر دهه ۱۹۵۰، همزمان با بزرگ کردن فرزندانش، سنت گهگاه به بازیگری بازمی‌گشت و بسیاری از نقش‌های سال‌های بعدش در تئاتر و تلویزیون بود. یکی از ماندگارترین نقش‌های او، جاسوس بلوند، خونسرد و اغواگری بود که در تریلر جاسوسی «شمال از شمال‌غربی» ساخته آلفرد هیچکاک در سال ۱۹۵۹ ایفا کرد. مجله وریایتی در مطلبی که به مناسبت تولد ۹۷ سالگی او منتشر کرده بود، درباره این نقش نوشت: «او در نقش ایو کندال، مأمور مخفی مرموز، نه‌تنها جذابیت سرد و مورد انتظار این شخصیت را به نمایش می‌گذارد، بلکه ثابت می‌کند بسیار فراتر از یک زن درمانده معمولی است که منتظر نجات بماند». از آثار شاخص او در این دوره می‌توان به «نیمه‌شب» نوشته پدی چایفسکی در سال ۱۹۵۴ و اقتباس موزیکال از «شهر ما» نوشته تورنتون وایلدِر در سال ۱۹۵۵ اشاره کرد که پل نیومن و فرانک سیناترا نیز در آن حضور داشتند. هر دو اثر برای سنت نامزدی جایزه امی به همراه داشتند. «ژاک زرد» نوشته سیدنی هاوارد و درام «کلودیا» نیز از دیگر آثار او در آن دوره بودند.

پس از «شمال از شمال‌غربی»، سنت در فیلم‌های «خروج» و «همه سقوط می‌کنند» بازی کرد. فیلم دوم به کارگردانی جان فرانکهایمر و بازی وارن بیتی، یکی از بهترین نقش‌آفرینی‌های دراماتیک او را رقم زد. او در فیلم «سندپایپر» محصول ۱۹۶۵، داستان خیانت زنانشویی با بازی الیزابت تیلور و ریچارد برتون، نقش همسری معنوی اما طردشده را ایفا کرد و سپس در سال ۱۹۶۶ در کمدی «روس‌ها می‌آیند، روس‌ها می‌آیند» به کارگردانی نورمن جویسون ظاهر شد. بازی سنت در «دوست داشتن» در کنار جرج سگال با استقبال منتقدان روبه‌رو شد و از بهترین آثار کارنامه او به‌شمار آمد. «۳۶ ساعت» و «گرند پری» نیز از دیگر فیلم‌های او بودند. او در سال ۱۹۷۲ در برادوی در نمایش «نقاب لینکلن» بازی کرد و سپس در سال ۱۹۷۹، در برابر هنری فوندا، در نمایش «اولین دوشنبه اکتبر» روی صحنه رفت. در سال ۱۹۸۳ نیز در تولیدی از «دوث برای یک» در شیکاگو بازی کرد. سنت برای بازی در آثاری چون «کریسمسی برای به یاد آوردن» با جیسون رویارز، «وقتی چهمن در جلسه بود»، «نفرین مقبره توت‌عنخ‌آمون»، «بهترین دختر کوچک دنیا»، «مالیبو»، «مای آنتونیا» و «جین دو» نیز نقدهای مثبتی دریافت کرد. سنت در سال ۱۹۸۶ با بازی در فیلم «هیچ چیز مشترکی نداریم» در کنار تام هنکس و جکی گلیسون به سینما بازگشت.



او در دهه ۱۹۹۰ در بسیاری از فیلم‌های تلویزیونی ازجمله «برای کریسمس به خانه خواهم آمد»، «بوسه یک قاتل»، «بعد از جیمی» و «خانه باز» حضور پیدا کرد. سنت پس از چهار نامزدی برای جایزه امی، سرانجام در سال ۱۹۹۰ برای بازی در مینی‌سریال «مردم مثل ما» محصول شبکه ان‌بی‌سی، جایزه امی بهترین بازیگر زن نقش مکمل را دریافت کرد. سنت در دهه ۲۰۰۰ بار دیگر به سینما بازگشت و در فیلم‌هایی چون «در رویای آفریقا» در سال ۲۰۰۰، «به خاطر وین-دیکسی» و «به من سر زن» در سال ۲۰۰۵ و «سوپرمن بازمی‌گردد» در سال ۲۰۰۶ بازی کرد که در آن نقش مارتا کنت را برعهده داشت. او در سال ۲۰۱۴ آخرین حضور سینمایی خود را در «داستان زمستانی» به‌نویسندگی و کارگردانی آکیوا گلدزمن تجربه کرد. سنت در نیوارک، نیوجرسی به دنیا آمد و قصد داشت معلم شود. در دانشگاه ایالتی بولینگ گرین در اوهایو تحصیل کرد و همان‌جا به بازیگری علاقه‌مند شد. پس از دریافت مدرک کارشناسی، به‌طور تماموقت به‌دنبال کار بازیگری رفت و فعالیتش را ابتدا از رادیو آغاز کرد. او نخستین دستمزدش، ۱۰ دلار، را به‌عنوان فردی که خارج از قاب در برنامه «شوی بوردن» برای ایجاد صدای تشویق تماشاگران دست می‌زد، دریافت کرد. با این‌حال، توانایی سنت در فعالیت همزمان در سینما و تلویزیون باعث شد دو ستاره جداگانه در پیاده‌روی مشاهیر هالیوود یکی برای سینما و دیگری برای تلویزیون داشته باشد. سنت در سال ۲۰۰۰ برای ادای احترام به «شمال از شمال‌غربی»، اجرای مستند تلویزیونی (ساخت شمال از شمال‌غربی) را برای شبکه تی‌بی‌سی‌ام برعهده گرفت. او همچنین در سال ۲۰۰۳ در مستند «برادوی: عصر طلایی، از زبان افسانه‌هایی که آنجا بودند» و در سال ۲۰۱۱ در مستند «برادوی: فراتر از عصر طلایی» حضور داشت.

سنت در سال ۲۰۰۹، در هشتادومکین مراسم جوایز اسکار روی صحنه رفت تا جایزه بهترین بازیگر زن نقش مکمل را حدود ۵۵ سال پس از آنکه خود برای «در بارانداز» این جایزه را دریافت کرده بود، اهدا کند. او برای سال‌ها از بنیاد فیلم و تلویزیون و بنیاد صغ لس‌آنجلس حمایت می‌کرد. سنت از نخستین حامیان ممنوعیت استفاده از تلفن همراه هنگام رانندگی بود و حتی برجسی برای سیر خودرو طراحی و توزیع کرد که روی آن نوشته شده بود: «با تلفن را کنار بگذار یا از جاده خارج شو». همسر او، جفری هایدن، کارگردان تلویزیونی، در سال ۲۰۱۶ درگذشت. از سنت، دو فرزندش دارل و لورت، چهار نواش‌الی، تایلر، مالی و استلا و دو نتیجه‌اش آرلو و فینلی به یادگار مانده‌اند.

اجتماعی یا ادبی اتخاذ می‌کند، باید فقط در چارچوب نگرش خود و آنچه می‌نویسد عمل کند». البته بعدها شایعانی مطرح شد مبنی بر این‌که او بعداً خواستار دریافت پاداش نقدی جایزه شده است، اما این ادعا هرگز تأیید نشد. سارتر باوجود رد جایزه نوبل ادبیات اما هیچ‌گاه آن را کاملاً مردود ندانست، بلکه به نواقص و کاستی‌های اروپامحور آن اشاره کرد. او گفت شاید اگر این جایزه در جریان جنگ امپریالیستی فرانسه در الجزایر که به‌شدت با آن مخالف بود، به او اهدا می‌شد، آن را می‌پذیرفت. اگرچه سارتر از سوی دانشجویان افراطی در پاریس در مه ۱۹۶۸ مورد تکریم و تشویق واقع شد ولی پس از آن شهرت او به‌عنوان یک فیلسوف به‌تدریج کاهش یافت.

تهدید برای نپذیرفتن

مورد بوریس پاسترناک برای عدم دریافت نوبل ادبیات با ژان پل سارتر کاملاً متفاوت بود و نپذیرفتن او به‌خاطر اجبار بیرونی بود. این نویسنده نامدار اتحاد جماهیر شوروی و خالقِ رمان «دکتر ژباگو»، سال ۱۹۵۸ برندهٔ جایزه نوبل ادبیات شد. اما مقامات اتحاد جماهیر شوروی او را مجبور کردند از پذیرش این جایزه امتناع کند. به او هشدار داده شده بود که در صورت سفر به استکهلم برای شرکت در مراسم، دیگر اجازه بازگشت به کشورش را نخواهد داشت. با وجود این‌که پاسترناک دستور حکومت را پذیرفت و جایزه را رد کرد، هم‌چنان پس از آن مورد هجوم و تخریب مقامات و رسانه‌های دولتی قرار گرفت. در نهایت، ۲۹ سال پس از درگذشت این نویسنده، پسر او در سال ۱۹۸۹ مدال نوبل پدرش را تحویل گرفت. در واقع مشکل اصلی اتحاد جماهیر شوروی با کتاب «دکتر ژباگو» بود. حکومت شوروی اجازهٔ انتشار رمان را در کشور نداده بود و نسخهٔ ایتالیایی آن در ۱۹۵۷ منتشر شد. پاسترناک این رمان را در سال‌های پس از جنگ نوشت، روایت از انقلاب ۱۹۰۵ آغاز می‌شود و به سال‌های جنگ جهانی دوم می‌رسد. «دکتر ژباگو» خیلی زود به یک موفقیت بین‌المللی تبدیل شد و توجه محافل ادبی غرب را به خود جلب کرد.



زندگی‌نامه‌نویسی و مهارت در سخنرانی‌های حماسی دریافت کرد. این یعنی آکادمی عملاً اعتراف کرد که سیاست و سخنرانی حماسی، برای‌شان ارزش بیشتری نسبت به رمان‌های عمیق ادبی داشته است. این تصمیم هم‌چنان یکی از جالب‌ترین اتفاقات نوبل ادبیات است. با این دست انتخاب‌ها شاید چندان جای تعجب نباشد که مهم‌ترین جایزهٔ ادبی جهان به نویسندگان بزرگی چون چخوف، ایسن، تولستوی، پروست و اورول اهدا نشده است. سال ۲۰۱۶ هم که باب دیلن به اولین خواننده-ترانه‌سرای برندهٔ جایزهٔ نوبل تبدیل شد، شگفت‌زدگی و اعتراض سنت‌گرایان دنیای ادبیات را به همراه داشت. دیلن تا هفته‌ها هیچ واکنشی نشان نداد و علاقهٔ چندانِی به این افتخار بروز نداد. او در مراسم رسمی شرکت نکرد و به‌جای سخنرانی سنتی نوبل، یک متن کوتاه تشکر فرستاد. او سرانجام در مارس ۲۰۱۷ جایزه خود را در استکهلم تحویل گرفت.

امتناع از نوبل

فیلسوف و نمایش‌نامه‌نویس سرشناس فرانسوی، ژان پل سارتر در سال ۱۹۶۴ برندهٔ نوبل ادبیات شد اما از پذیرش آن امتناع کرد. او اعلام کرد: «من همیشه افتخارات رسمی را رد کرده‌ام. یک نویسنده نباید به خود اجازه دهد به یک مؤسسه تبدیل شود. این نگرش مبتنی بر درک من از مسئولیت یک نویسنده است. نویسنده‌ای که موقعیت‌های سیاسی،

افتخار می‌کنم و از اینکه توانستم با همه شما به این رویا دست پیدا کنم، خوشحالم». در روزهای منتهی به مسابقه، سیل ادای احترام‌ها به مسی ادامه داشت. دانشگاه بوتنوس آیرس به او دکترای افتخاری اعطاء کرد. شرکت آدیداس نیز تصویر حساب‌های متعدد خود در شبکه‌های اجتماعی را تغییر داد و آن را به شکل همان پیام «شماره ۱۰، متشکریم» که در زمین دیده می‌شد، درآورد. رونالدینیو، اسطوره فوتبال برزیل و هم‌تیمی سابق مسی در بارسلونا، در شبکه اجتماعی ایکس نوشت که مسی «باعث شد لبخند بزنیم» و نام خود را نه فقط در تاریخ کشورش، بلکه در تاریخ تمام جهان حک کرد. نیمار، دیگر ستاره برزیلی که در بارسلونا و پاری‌سن‌ژرمن در کنار مسی بازی کرده بود، نیز نوشت که می‌خواهد از او برای اینکه «بیشتر عاشق فوتبالش کرد» تشکر کند. مسی پس از جام جهانی تصمیم گرفت از فوتبال ملی خداحافظی کند. تصمیمی که به‌نظر پس از شکست آرژانتین در فینال برابر اسپانیا و مرگ پدرش قطعی شد. مسی در ۶ دوره جام جهانی برای آرژانتین بازی کرد، سه بار به فینال رسید و در سال ۲۰۲۲ در قطر قهرمان جهان شد. او از سال ۲۰۱۱ کاپیتان تیم ملی کشورش بود و همراه آرژانتین در سال‌های ۲۰۲۱ و ۲۰۲۴ قهرمان کوپا آمریکا شد. او همچنین با ۲۰۸ بازی و ۱۲۶ گل، رکورددار بازی ملی و گل ملی در تاریخ آرژانتین است.

ترک روساریو

مسی در ۱۳ سالگی روساریو، شهری که در آن متولد شد و سال‌های نخست زندگی‌اش را گذراند، ترک کرد تا شانس خود را برای پیوستن به بارسلونا امتحان کند. آن روز در سپتامبر ۲۰۰۰، هیچ تضمینی برای او وجود نداشت. بارسلونا دقیقاً با آغوش باز منتظرش نبود. او باید مربیان و مدیران باشگاه اسپانیایی را با توانایی فوتبالی و پشتکارش متقاعد می‌کرد و در این مسیر، از حمایت و همراهی حیاتی پدرش، خورخه، برخوردار بود. نخستین قدم‌های مسی در اروپا با یکی از بزرگ‌ترین بحران‌های تاریخ آرژانتین یعنی بحران اقتصادی و اجتماعی سال‌های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲ همزمان شد. آرژانتینی‌ها از آن دوران با غرور ملی تقویت‌شده بیرون آمدند و بیش از پیش به قهرمانان تاریخی خود پناه بردند. دیگو مارادونا، بدون تردید، یکی از آنها بود و همین مسئله برای سال‌ها مشکل بزرگی برای مسی ایجاد کرد. در اوت ۲۰۰۵، فابیو کاپلو، سرمربی وقت یوونتوس ایتالیا، با فرانک رایکاردر، سرمربی بارسلونا، تماس گرفت و به او گفت که می‌خواهد این بازیکن جوان و فوق‌العاده را به خدمت بگیرد. کاپلو پس از رویارویی دو تیم در پیش‌فصل، از عملکرد مسی ۱۸ساله شگفت‌زده شده بود. رایکاردر به او گفت این انتقال امکان‌پذیر نیست. بارسلونا و تمام فوتبال اروپا به‌سرعت تسلیم استعداد این پسر می‌شدند. اما در کشور خودش چه؟ بسیاری شifte او بودند، اما گروهی دیگر اصرار داشتند که ماجرا چیز دیگری است؛ اینکه مسی با مارادونا فاصله‌ای نجومی دارد، بازیکنی معمولی است و اگر در «آزمون» بازی



ارزش‌گذاری فوربس

براساس برآوردهای فوربس، ثروت لیونل مسی حدود ۱.۱ میلیارد دلار است و او را به یکی از ثروتمندترین ورزشکاران جهان تبدیل می‌کند. مسی امسال به فهرست میلیاردهای فوربس اضافه شد. او فصل گذشته ۷۰میلیون دلار از فعالیت‌های ورزشی خود درآمد داشت و ۷۰ میلیون دلار دیگر نیز از قراردادهای تبلیغاتی به‌دست آورد. مسی چهارمین ورزشکاری است که به جمع میلیاردها پیوسته است. پیش از او کریستیانو رونالدو، تایگر وودز، گلف‌باز سرشناس آمریکایی، و لبران جیمز، فوق‌ستاره بسکتبال ان‌بی‌ای، به این جایگاه رسیده بودند.

دیدگاه: یادداشت اقتصادی

فروش دارایی

واگذاری رایتل

چه مسئله‌ای از تأمین اجتماعی حل می‌کند؟

مهتا معرفت

گروه اقتصاد

فروش یک شرکت می‌تواند، منابع نقدی ایجاد کند اما برای صندوقی که باید هر ماه مستمری بپردازد، پرسش اصلی این است که پس از مصرف این منابع چه اتفاقی می‌افتد. عرضه رایتل از سوی شرکت سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی همین پرسش را پیش روی مدیران و بیمه‌شدگان قرار داده است: آیا واگذاری یک دارایی، بخشی از اصلاح سبد سرمایه‌گذاری است یا راهی برای تأمین هزینه‌های جاری؟ پاسخ به این پرسش، به قیمت معامله، وضعیت اقتصادی شرکت و سرنوشت درآمد حاصل از فروش بستگی دارد. براساس گزارش‌های منتشرشده از آگهی شستا، صد درصد سهام شرکت خدمات ارتباطی رایتل، همراه با پنج کرسی مدیریتی برای فروش نقدی در مزایده عمومی دو مرحله‌ای عرضه شده است. قیمت پایه اعلام‌شده ۱۲۰هزار میلیارد تومان است. با این حال انتشار آگهی به‌معنای فروش قطعی، انتقال مالکیت یا وصول پول نیست. تحقق معامله به حضور خریدار واجد شرایط، پذیرش پیشنهاد و دریافت تأییدیه‌های لازم وابسته است. بنابراین هنوز نمی‌توان این مبلغ را منابع در دسترس تأمین اجتماعی یا سود تحقق‌یافته شستا دانست. از منظر اقتصادی، فروش دارایی ابتدا ترکیب ترازنامه را تغییر می‌دهد. سهام یک شرکت به پول نقد تبدیل می‌شود؛ اما ثروت مالک الزاماً به اندازه مبلغ فروش افزایش نمی‌یابد زیرا در برابر دریافت پول یک دارایی واگذار شده است. سود حسابداری احتمالی نیز با درآمد پایدار تفاوت دارد. ممکن است فاصله ارزش دفتری و قیمت فروش، سود قابل‌توجهی ایجاد کند اما این سود تکرارشدنی نیست. برای ارزیابی تصمیم باید بازده مورد انتظار نگهداری رایتل با بازده استفاده جایگزین از منابع فروش مقایسه شود. واگذاری زمانی می‌تواند، تصمیم مناسبی باشد که مالک فعلی نتواند شرکت را با کارایی کافی اداره کند یا سرمایه‌گذاری در فعالیتی دیگر بازده متناسب با خطر بیشتری داشته باشد. صنعت ارتباطات به توسعه شبکه، نوسازی تجهیزات و سرمایه‌گذاری مستمر نیاز دارد. اگر نگهداری یک اپراتور، منابع زیادی مطالبه کند و بازده آن با اهداف سرمایه‌گذاری صندوق سازگار نباشد، خروج از این فعالیت قابل دفاع است. البته درباره رایتل چنین داوری‌ای به بررسی صورت‌های مالی، جریان نقدی، بدهی‌ها و نیازهای سرمایه‌گذاری شرکت احتیاج دارد؛ آگهی مزایده به‌تنهایی پاسخ نمی‌دهد. مسئله بعدی، رابطه شستا و سازمان تأمین اجتماعی است. منابع حاصل از فروش یک شرکت زیرمجموعه، خودبه‌خود به بودجه پرداخت مستمری تبدیل نمی‌شود. اثر آن بر منابع سازمان به ساختار مالکیت، تعهدات شرکت، تصمیم‌های سرمایه‌گذاری و سازوکار انتقال منابع وابسته است. از این‌رو باید روشن شود چه میزان از وجه معامله پس از هزینه‌ها و تعهدات باقی می‌ماند، کجا نگهداری می‌شود و چگونه به منافع بیمه‌شدگان خدمت می‌کند. بزرگی رقم فروش، جای توضیح این مسیر را نمی‌گیرد. اگر درآمد واگذاری صرف هزینه‌های جاری شود، فشار نقدینگی برای مدتی کاهش می‌یابد اما تعهدات آینده پابرجا می‌ماند. مستمری، تعهدی مستمر است و فروش دارایی، دریافتی یک‌باره. تکرار چنین روشی می‌تواند، صندوق را به فروش دارایی‌های بعدی وابسته کند و ظرفیت درآمدزایی آینده را کاهش دهد. در مقابل، اگر منابع صرف تسویه بدهی پر هزینه یا سرمایه‌گذاری با بازده مناسب شود امکان بهبود وضعیت مالی وجود دارد. معیار اصلی، تغییری است که معامله در توان تأمین تعهدات سال‌های آینده ایجاد می‌کند. قیمت‌گذاری نیز بخش تعیین‌کننده ماجراست. ارزش ابرتور را نمی‌توان فقط از تجهیزات و دارایی‌های مشهود استخراج کرد. تعداد و کیفیت مشترکان، ظرفیت درآمدزایی، مجوزها، بدهی‌ها و هزینه توسعه شبکه اهمیت دارند. قیمت پایه بالا به‌تنهایی نشانه حفظ منافع فروشنده نیست؛ باید خریدار و رقابت مؤثر وجود داشته باشند. همچنین فروش نقدی در این ابعاد می‌تواند، دامنه متقاضیان را محدود کند. انتشار مبانی ارزش‌گذاری و نتیجه ارزیابی پیشنهادها، امکان سنجش کیفیت واگذاری را فراهم می‌کند. برای مشترکان نیز توان مالی و برنامه مالک تازه مهم است. خرید شرکت، پایان سرمایه‌گذاری نیست؛ شبکه باید نگهداری و توسعه یابد. واگذاری موفق باید هم منافع فروشنده را تأمین کند و هم به استمرار خدمات و رقابت کمک کند. در نهایت، فروش رایتل می‌تواند، بخشی از اصلاح مدیریت دارایی‌ها باشد اما جای اصلاح رابطه منابع و تعهدات تأمین اجتماعی را نمی‌گیرد. پرسش تعیین‌کننده این است که پس از معامله، پشتوانه درآمدی بیمه‌شدگان قوی‌تر می‌شود یا فقط پرداخت هزینه‌های امروز آسان‌تر خواهد شد؟ پاسخ مناسب به این پرسش، نیازمند انتشار برنامه مصرف منابع و گزارش نتایج آن است.

توسعه

قله اسمی

بورس از اقتصاد چه تصویری نشان می‌دهد؟

نسرین خدادادی

گروه اقتصاد

بورس تهران از مرز ۸ میلیون واحد گذشت. عددی که برای سهامداران نشانه پیشروی بازار است اما برای تحلیل اقتصاد ایران پرسش‌های بیشتری ایجاد می‌کند. آیا افزایش قیمت سهام از بهبود چشم‌انداز تولید و سودآوری بنگاه‌ها خبر می‌دهد یا سرمایه‌گذاران برای حفظ ارزش دارایی‌هایشان در برابر تورم به بورس پناه آورده‌اند؟ پاسخ در ترکیبی از انتظارات سیاسی، تغییر ارزش پول، وضعیت شرکت‌ها و جریان نقدینگی نهفته است. بازار سهام می‌تواند پیش از اقتصاد واقعی به استقبال آینده‌ای بهتر برود؛ همچنین ممکن است در اقتصادی گرفتار رکود صرفاً به دلیل افزایش قیمت‌ها رشد کند. بنابراین عبور شاخص از قله‌ای تازه، آغاز بررسی وضعیت بازار است و به‌تنهایی نتیجه آن را روشن نمی‌کند. معاملات چهارشنبه ۱۵ مهر با برتری خریداران پایان یافت. به گزارش اقتصادنیوز، شاخص کل با افزایش ۱۵۳ هزار و ۹۱۹ واحدی معادل ۱٫۹۳ درصد به حدود ۲ میلیون و ۱۳۱ هزار واحد رسید. شاخص هم‌وزن نیز ۱٫۷۳ درصد رشد کرد و در محدوده ۲ میلیون و ۱۵۰هزار واحد قرار گرفت. مثبت بودن ۸۴ درصد نمادها و تشکیل صف خرید برای ۴۵۳ نماد نشان داد که تقاضا به چند شرکت بزرگ محدود نبود. در معاملات سهام، حق‌تقدم و صندوق‌های سهامی، ارزش دادوستدها به ۴۰ هزار و ۹۵۲ میلیارد تومان رسید و خالص ورود پول حقیقی ۵ هزار و ۲۲۲ میلیارد تومان گزارش شد. این ترکیب، تصویری از بازاری ارائه می‌دهد که در آن میل به خرید همچنان بالااست. همراهی شاخص هم‌وزن با شاخص کل، اهمیت دارد زیرا رشد شرکت‌های بزرگ گاهی می‌تواند، ضعف تقاضا در دیگر بخش‌های بازار را پنهان کند. در معاملات دیروز، گستردگی نمادهای مثبت نشان می‌دهد که موج خرید، بخش بزرگی از بازار را دربر گرفته است. با این حال فراگیری رشد فقط درباره وسعت تقاضا اطلاعات می‌دهد و درباره ازندگی همه سهم‌ها یا دوام صعود حکم قطعی صادر نمی‌کند. در دوره‌های خوش‌بینی، شرکت‌هایی با وضعیت عملیاتی متفاوت ممکن است هم‌زمان رشد کنند زیرا عامل مشترک انتظارات برای مدتی بر تفاوت‌های بنیادی آنها غلبه می‌کند. ورود پول حقیقی نیز باید با دقت تفسیر شود. این شاخص نشان‌دهنده جابه‌جایی خالص مالکیت سهام از اشخاص حقوقی به حقیقی است؛ بنابراین نمی‌توان آن را معادل افزایش سرمایه‌گذاری در کارخانه‌ها و خطوط تولید دانست. خریدوفروش در بازار ثانویه مستقیماً منابع تازه‌ای در اختیار شرکت قرار نمی‌دهد. البته افزایش نقدشوندگی و تقویت تقاضا می‌تواند، شرایط تأمین مالی بعدی بنگاه‌ها را بهتر کند. این اثر زمانی ملموس می‌شود که شرکت‌ها از فرصت بازار برای افزایش سرمایه، عرضه سهام یا تأمین مالی طرح‌های اقتصادی استفاده کنند. فاصله میان رونق معاملات و رونق تولید دقیقاً در همین مسیر مشخص می‌شود. برای توضیح رشد بورس باید میان دو منشأ متفاوت افزایش قیمت سهام، تمایز گذاشت: افزایش سود مورد انتظار و کاهش بازدهی مورد مطالبه

دیدگاه: تحلیل اقتصادی

دینار جنگی

بررسی تحولات اقتصادی

بنگاه‌ها، محدودیت انرژی یکی از متغیرهایی است که می‌تواند فاصله میان انتظار و عملکرد را افزایش دهد. هرگاه کارخانه با قطع برق یا گاز مواجه شود، ظرفیت نصب شده الزاماً به تولید قابل فروش تبدیل نمی‌شود. کاهش تولید، هزینه ثابت هر واحد محصول را بالا می‌برد و تحویل سفارش‌ها را دشوار می‌کند. برای سنجش پایداری رشد سهام صنایع انرژی‌بر باید گزارش‌های ماهانه تولید و فروش را جدی گرفت. بازاری که صرفاً افزایش قیمت محصول را می‌پیند، ممکن است افت مقدار تولید را کمتر از واقع برآورد کند؛ درحالی که سود نهایی از حاصل هر دو متغیر تأثیر می‌گیرد. نرخ سود نیز بر چشم‌انداز بورس اثر می‌گذارد. افزایش بازده ابزارهای کم‌ریسک، هزینه فرصت خرید سهام را بالا می‌برد و شرکت‌ها را با تأمین مالی گران‌تری روبه‌رو می‌کند. در مقابل، کاهش این بازده می‌تواند، جذابیت نسبی سهام را افزایش دهد. اما تحلیل فقط با مقایسه یک نرخ سود و یک نسبت قیمت به سود کامل نمی‌شود. سرمایه‌گذار باید پایداری سود شرکت، احتمال تغییر سیاست‌ها و امکان نقد کردن دارایی را نیز بسنجد. در اقتصادی با نااطمینانی بالا ممکن است یک سهم ظاهراً آرزوان باشد اما خطر کاهش سود آینده، بخشی از این ارزیابی را توضیح دهد. عبور از ۸ میلیون واحد از نظر رفتاری نیز مهم است. اعداد گرد به کانون توجه معامله‌گران تبدیل می‌شوند و می‌توانند، خریدهای تازه یا فروش برای شناسایی سود را تحریک کنند. افرادی که از رشد قبلی جا مانده‌اند ممکن است با مشاهده رکورد جدید وارد شوند؛ هم‌زمان سهامداران قدیمی‌تر بخشی از دارایی خود را عرضه کنند. بنابراین افزایش عرضه پس از فتح این سطح لزوماً نشانه پایان روند نیست. مسئله اصلی توان تقاضا برای جذب عرضه‌هاست. بازاری که با وجود فروش بیشتر، نقدشوندگی خود را حفظ می‌کند، وضعیت متفاوتی با بازاری دارد که رشد آن به صف‌های کم‌معامله وابسته است. چشم‌انداز کوتاه‌مدت را می‌توان در سه مسیر بررسی کرد. در مسیر نخست ورود پول ادامه پیدا می‌کند، عرضه‌ها جذب می‌شوند و انتظارات مساعد با شواهدی از بهبود عملکرد شرکت‌ها همراه می‌شود. در این صورت امکان تثبیت بازار در سطح تازه افزایش می‌یابد. مسیر دوم، دوره‌ای از نوسان و استراحت است؛ بخشی از معامله‌گران سود می‌گیرند و بازار برای ارزیابی قیمت‌های جدید منتظر اطلاعات بیشتر می‌ماند. مسیر سوم زمانی شکل می‌گیرد که خبر نامساعد سیاسی، فشار نرخ سود یا گزارش ضعیف شرکت‌ها، انتظارات را تغییر دهد. در این وضعیت، نقدینگی‌ای که با سرعت وارد شده، می‌تواند به افزایش فشار فروش کمک کند. تشخیص مسیر محتمل به رصد چند متغیر نیاز دارد: تداوم ارزش معاملات، جهت جریان پول حقیقی، گستردگی تقاضا و واکنش قیمت‌ها به عرضه. در کنار آنها، گزارش‌های تولید و فروش و تغییر حاشیه سود اهمیت بیشتری پیدا می‌کنند. ادامه رشد شاخص بدون همراهی سود شرکت‌ها به‌تدریج اتکای بازار به خوش‌بینی را بیشتر می‌کند. همچنین مقایسه قیمت سهام با سودی که امکان تحقق دارد از تکیه بر سود گذشته مفیدتر است. بازار دیروز قدرت خرید را نشان داده است؛ روزهای بعد مشخص می‌کند این قدرت تا چه اندازه در برابر اطلاعات تازه و عرضه بیشتر پایدار می‌ماند. بورس در قله تازه، هم انتظارات درباره آینده را منعکس می‌کند و هم تلاش برای حفظ ارزش دارایی‌ها را. برای فهم تصویری که از اقتصاد ارائه می‌دهد باید پرسید، پشت افزایش قیمت سهم چه تغییری رخ داده است: تولید بیشتر، سود واقعی بالاتر، خطر کمتر یا صرفاً افزایش ارقام ریالی؟ پاسخ می‌تواند برای صنایع مختلف متفاوت باشد. ۸ میلیون واحد، خبر مهمی برای بازار سرمایه است؛ اما زمانی از بهبود پایدار اقتصاد حکایت خواهد کرد که بنگاه‌ها بتوانند بیشتر سرمایه‌گذاری کنند، تولیدشان را افزایش دهند و سودی بسازند که پس از تعدیل تورم نیز ارزش بیشتری داشته باشد.

تغییر، توان خرید خارجی کشور را افزایش نمی‌دهد و مشکل کاهش صادرات را نیز برطرف نمی‌کند. ضمن اینکه هزینه خریدهای خارجی دولت و اجرای طرح‌های وابسته به تجهیزات وارداتی بالا می‌رود. فشار بر سفره مردم از افزایش هزینه واردات آغاز می‌شود. واردکننده برای تأمین کالایی با قیمت دلاری ثابت، دینار بیشتری نیاز دارد و ممکن است این هزینه را به خریدار منتقل کند. تولیدکننده داخلی نیز اگر مواد اولیه، ماشین‌آلات یا قطعات وارداتی مصرف کند با فشار مشابهی روبه‌رو می‌شود. میزان افزایش قیمت مصرف‌کننده الزاماً برابر تغییر نرخ ارز نیست؛ موجودی انبار، رقابت، یارانه و دسترسی به ارز رسمی بر سرعت و شدت انتقال اثر می‌گذارند. با این حال، درآمد ثابت خانوار در برابر افزایش قیمت‌ها آسیب‌پذیر است. این آسیب یکسان توزیع نمی‌شود. خانوارهای کم‌درآمد بخش بزرگ‌تری از بودجه خود را صرف ضروریات می‌کنند و امکان کمتری برای تبدیل پس‌انداز به ارزی دارند. در مقابل، دارندگان درآمد دلاری ممکن است بخشی از فشار را جبران کنند. چشم‌انداز عراق اکنون به احیای صادرات، ثبات بازار ارز و انضباط بودجه وابسته است. حمایت هدفمند می‌تواند، فشار فوری بر فقرا را کاهش دهد اما اگر منابع پایدار نداشته باشد، کسری تازه می‌سازد. کاهش ارزش دینار برای دولت زمان می‌خرد؛ اصلاح منابع و مصارف بودجه تعیین می‌کند این زمان به ثبات منتهی شود یا به موج بعدی گرانی.

سرمایه‌گذار. اگر بازار انتظار داشته باشد شرکت‌ها بیشتر تولید کنند، با هزینه کمتر بفروشند یا درآمد بیشتری به‌دست آورند، ارزش سهام می‌تواند افزایش یابد. همچنین اگر احتمال جنگ، اختلال تجاری یا تصمیم‌های ناگهانی کمتر ارزیابی شود، سرمایه‌گذار ممکن است برای نگهداری همان سهم، بازده کمتری مطالبه کند و قیمت بالاتری بپردازد. در حالت دوم، حتی پیش از تغییر محسوس در صورت‌های مالی، بازار رشد می‌کند؛ زیرا ارزیابی معامله‌گران از خطر آینده تغییر کرده است. در اقتصاد ایران، انتظارات سیاسی از این مسیر اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند. تصور کاهش تنش خارجی می‌تواند احتمال اختلال در صادرات، انتقال پول و تأمین مواد اولیه را در ذهن سرمایه‌گذار بآینن بیاورد. بنگاهی که بتواند، محصولش را با هزینه کمتر صادر کند و درآمد آن را آسان‌تر بازگرداند، چشم‌انداز متفاوتی خواهد داشت. با این حال آمار معاملات دیروز به‌تنهایی نشان نمی‌دهد چه مقدار از رشد بازار به این عامل مربوط بوده است. برای چنین نتیجه‌ای باید زمان انتشار خبرهای سیاسی، واکنش گروه‌های مختلف و رفتار هم‌زمان ارز و سهام بررسی شود. نسبت دادن تمام صعود به یک عامل، توضیحی ساده اما ناکافی است. عامل دیگر، تورم و تغییر ارزش پول است. در شرایط افزایش سطح عمومی قیمت‌ها، فروش ریالی بسیاری از شرکت‌ها و ارزش جایگزینی دارایی‌های آنها بالا می‌رود. کارخانه، زمین، تجهیزات و موجودی کالا با قیمت‌های تازه ارزیابی می‌شوند و بازار ممکن است این تغییر را در قیمت سهام منعکس کند. اما افزایش فروش اسمی الزاماً به‌معنای افزایش سود واقعی نیست. اگر هزینه مواد اولیه، دستمزد، حمل‌ونقل و تأمین مالی سریع‌تر رشد کند، بنگاه با وجود درآمد بیشتر، حاشیه سود کمتری خواهد داشت. از این‌رو رشد قیمت سهم باید در کنار مقدار تولید، حجم فروش و کیفیت سود شرکت بررسی شود. رابطه نرخ ارز و بورس نیز به همین اندازه پیچیده است. افزایش قیمت ارز می‌تواند، درآمد ریالی صادرکنندگان را بالا ببرد، مشروط به اینکه امکان صادرات و وصول درآمد وجود داشته باشد و نرخ تبدیل ارز نیز اجازه انتقال این افزایش را بدهد. در مقابل، شرکت‌های وابسته به مواد اولیه و تجهیزات وارداتی با هزینه‌های بیشتری مواجه می‌شوند. حتی صادرکنندگان نیز ممکن است برای تعمیر، نوسازی و تأمین قطعات به واردات نیاز داشته باشند. بنابراین افزایش نرخ ارز بر تمام شرکت‌ها اثر یکسانی ندارد. تفاوت میان صنایع در این زمینه می‌تواند پس از فروکش کردن موج عمومی خرید به یکی از عوامل اصلی انتخاب سهام تبدیل شود. برای سهامدار، مسئله اصلی بازده واقعی است. ثبت رکورد شاخص به‌تنهایی نشان نمی‌دهد، قدرت خرید سرمایه‌گذار افزایش یافته است. اگر بازده سبد سهام از تورم عقب بماند، ارزش اسمی دارایی بیشتر شده اما توان خرید کالا و خدمات کاهش یافته است. مقایسه با دلار و طلا نیز باید در دوره زمانی یکسان انجام شود و سود نقدی، هزینه معامله و زمان ورود سرمایه‌گذار را در نظر بگیرد. شاخص کل، بازده تمام افراد را نمایندگی نمی‌کند؛ ترکیب سبد و زمان خرید می‌تواند، نتایج بسیار متفاوتی بسازد. همین تفاوت، فاصله میان خبر خوش رکوردشکنی و تجربه واقعی برخی سهامداران را توضیح می‌دهد. در سمت

قهوه و کمی حال خوب

چرا زندگی شهری علاقه زیادی به پاتوق دارد؟

فانزه مومنی

گروه اجتماعی



پیش از آنکه رفت‌وآمد جوانان در سننایی و ایرانشهر موضوع هشدار پلیس شود، سال‌ها برای کشاندن مردم به این محدوده کتاب‌فروشی باز شده، سالن نمایش ساخته شده و برنامه هنری برگزار شده بود. کافه‌های تازه به محله‌ای بی‌سابقه نیامدند. در همسایگی آنها، کریم‌خان مشتریان کتاب را جمع می‌کرد و خانه هنرمندان و تماشاخانه ایرانشهر، مخاطبانی داشتند که دیدارشان لزوماً با پایان نمایش یا بازدید از گالری تمام نمی‌شد. رونق اخیر کافه‌ها این رفت‌وآمد را گسترش داده است. اکنون کسانی هم به محله می‌آیند که قصد خرید کتاب یا تماشای تئاتر ندارند. همین تغییر، سنایی و ایرانشهر را به موضوع اختلاف تبدیل کرده است: خیابانی که جمعیت جذب می‌کند تا کجا می‌تواند، جایی برای وقت‌گذرانی مردم باشد؟ سرهنگ علی رفیعی، رئیس اداره نظارت بر اماکن پلیس تهران، از بساط‌گستری، خدمات‌رسانی کافه‌ها در پیاده‌رو و رفت‌وآمد جوانانی که هدف مشخصی ندارند، انتقاد کرده است. او موضوع طرح مشترک با شهرداری را مقابله با سد معبر دانسته؛ اما سابقه پلمب کافه‌ها و حذف برخی محل‌های نشستن این نگرانی را نیز ایجاد کرده که برخورد‌ها به محدود کردن خود پاتوق منجر شود.

پیش از قهوه، کتاب و تئاتر بود

ریشه این رفت‌وآمدها به دهه ۱۳۶۰ و گسترش کتاب‌فروشی‌ها در کریم‌خان برمی‌گردد. نام‌هایی مانند چشمه، ثالث و گویا در سال‌های

سلامت

خانه‌نشینی کادر درمان

ترک کار ۷۰ هزار پرستار در برابر کمبود ۱۰۰ هزار نیرو

گروه اجتماعی: حدود ۷۰ هزار پرستار در کشور، به گفته دبیرکل خانه پرستار، به دلیل فشار کاری و مشکلات معیشتی از فعالیت در مراکز درمانی فاصله گرفته‌اند؛ در همین حال وزارت بهداشت، کمبود نیروی پرستاری را حدود ۱۰۰ هزار نفر اعلام کرده است. بیمارستان به نیرویی نیاز دارد که آموزش‌دیده باشد اما شرایط کار، او را از بازگشت به بیمارستان منصرف می‌کند.

محمد شریفی‌مقدم، دبیرکل خانه پرستار، در گفت‌وگو با خبرآنلاین متوسط حقوق پرستاران را ۲۵ تا ۲۸ میلیون تومان اعلام کرده و گفته است حتی ظرفیت برخی فراخوان‌های استخدامی دانشگاه‌ها تکمیل نمی‌شود. انتشار ویدئوهای استعفای پرستاران نیز بار دیگر توجه‌ها را به خروج از حرفه‌ای جلب کرده که بیمارستان‌ها برای ادامه فعالیت به آن وابسته‌اند. «خانه‌نشینی» در این اظهارات لزوماً به‌معنای بیکاری کامل همه این افراد نیست. بخشی از پرستاران شغل دیگری انتخاب کرده‌اند، برخی وارد خدمات خارج از بیمارستان شده‌اند و گروهی نیز جذب نشده‌اند.

استخدام هم متقاضی کافی ندارد

کمبود پرستار معمولاً بحث افزایش ظرفیت آموزش یا صدور مجوز استخدام را پیش می‌کشد. اما استقبال نکردن از فرصت‌های شغلی نشان می‌دهد، فراهم کردن یک جایگاه به‌تنهایی برای جذب نیرو کافی نیست. کسی که باید هزینه مسکن، رفت‌وآمد و زندگی را تأمین کند، درآمد بیمارستان را با هزینه و فشار ماندن در آن می‌سنجد.

منصور علیمردانی، عضو کمیسیون بهداشت و درمان مجلس، درآمد پائین و نبود جذب پس از پایان طرح و تعهد خدمت را از دلایل خروج پرستاران دانسته است. به گفته او برخی نیروها پس از پایان تعهد به دلیل نبود امکان استخدام کنار گذاشته می‌شوند؛ درحالی که کشور همچنان به خدمات آنها نیاز دارد. بنابراین همه پرستاران خارج از بیمارستان داوطلبانه کار را ترک نکرده‌اند. هم محدودیت جذب وجود دارد و هم مشاغلی که شرایط آنها متقاضی را منصرف می‌کند. نیاز درمانی به پرستار، زمانی به اشتغال تبدیل می‌شود که برای استخدام بودجه و مجوز وجود داشته باشد و شغل پیشنهادی نیز قابل قبول باشد.

بعد این محدوده را برای چند نسل از کتاب‌خوان‌ها آشنا کردند. خرید کتاب بهانه‌ای برای آمدن بود اما تماشای ویرتین‌ها و سر زدن به فروشگاه‌های دیگر می‌توانست، حضور در محله را طولانی‌تر کند. کافه‌ها در کنار چنین کسب‌وکارهایی به مشتری امکان می‌دادند، بخشی از وقت‌شان را همان حوالی بگذرانند. در جنوب کریم‌خان، تأسیس خانه هنرمندان در سال ۱۳۷۸ و افتتاح تماشاخانه ایرانشهر در تیر ۱۳۸۸ دلیل‌های تازه‌ای برای آمدن به محله فراهم کرد. بوستان، گالری و سالن نمایش در کنار یکدیگر قرار گرفتند؛ ترکیبی که امکان گذراندن چند ساعت در محدوده را فراهم می‌کرد. از این سباقه می‌توان فهمید چرا رونق کافه‌ها در این بخش از تهران زمینه داشت. کسی که برای یک برنامه فرهنگی می‌آمد، می‌توانست پیش یا پس از آن با دیگران ملاقات کند. کسب‌وکارهای اطراف نیز از همین حضور سود می‌بردند. به‌تدریج قرار گذاشتن در محله می‌توانست از برنامه‌ای که نخستین بار افراد را به آن کشانده بود، مستقل شود. البته سابقه فرهنگی ایرانشهر، تاریخ دقیق پاتوق شدن سنایی را تعیین نمی‌کند. گزارش‌های اخیر، تغییر محسوس سنایی را به افزایش کافه‌ها در یک سال گذشته پیوند می‌دهند. آنچه می‌توان گفت این است که این رونق در مجاورت محدوده‌ای اتفاق افتاده که مردم از قبل برای کتاب، هنر و معاشرت به آن مراجعه می‌کردند.

مردم به‌جایی برمی‌گردند که دیگران هستند

تعداد کافه‌ها بخشی از توضیح است. برای شکل گرفتن پاتوق بازگشت مشتری و عابر هم لازم است. یک‌بار برای قهوه، بار دیگر برای دیدن دوستی که آنجا می‌نشیند و دفعات بعد به این دلیل که احتمال دیدن چهره‌های آشنا وجود دارد. این تکرار به مکان معنایی می‌دهد که با

طراحی دکور یا نصب تابلوی یک کافه به‌تنهایی ساخته نمی‌شود. تمرکز کسب‌وکارها نیز انتخاب را آسان‌تر می‌کند. پرسیدن یک کافه لزوماً به پایان قرار منجر نمی‌شود؛ می‌توان سراغ واحد دیگری رفت یا بخشی از وقت را در خیابان گذرانند. در چنین محله‌ای حتی عابری که خرید نمی‌کند از حضور دیگران سهم می‌برد. سنایی و ایرانشهر از این نظر فقط مجموعه‌ای از نشانی‌های تجاری نیستند. برای مشتری دائمی بخشی از جذابیت محله در آشنایی با فضا و آدم‌هاست. تعطیلی یک کافه ممکن است با مراجعه به کافه دیگری جبران شود اما جابه‌جا کردن این رابطه با محله همیشه به همان سادگی نیست.

تفریح با هزینه کم

کافه رفتن برای همه ارزان نیست اما دیدار دوستان را می‌توان با سفرهای مختصر یا قدم زدن در خیابان حفظ کرد. برای جوانانی که خانه کوچک یا فضای مستقلی برای میزبانی ندارند کافه و خیابان، امکان معاشرت فراهم می‌کنند. در روزگار فشار اقتصادی، محدود کردن این فضاها ممکن است به خانه ماندن بیشتر بینجامد؛ زیرا همه توان جایگزین کردن این تفریح را ندارند. اهمیت تیمک و فضای عمومی نیز همین است: حضور در جمع نباید به خرید وابسته باشد. اگر جایی برای نشستن بیرون از کافه نماند، کسانی که توان پرداخت ندارند، سهم کمتری از زندگی اجتماعی شهر خواهند داشت؛ حتی برای یک دیدار ساده.

خروج از حرفه، بدون خروج از کشور

مهاجرت بخش شناخته‌شده‌تری از بحران پرستاری است اما آمارهای اعلام شده، نشان می‌دهد ترک کار در داخل کشور نیز اهمیت دارد. براساس ارقام معاونت پرستاری که تجارت‌نوز نقل کرده در سال ۱۴۰۴ حدود هزار و ۸۰۰ نفر ترک شغل کرده‌اند، ۸۰۰ نفر استعفا داده‌اند و ۳۸۰ نفر مهاجرت کرده‌اند. این دسته‌بندی‌ها را بدون اطلاع از روش ثبت نباید با یکدیگر جمع زد اما نشان می‌دهند، تمرکز بر مهاجرت تصویر کاملی نمی‌دهد. برای نظام درمان، پرستاری که در ایران می‌ماند و حرفه دیگری انتخاب می‌کند نیز از دسترس خارج شده است.

شریفی‌مقدم، بی‌نتیجه ماندن پیگیری مطالبات و نابرابری در پرداخت‌ها را از عوامل ناامیدی پرستاران می‌داند. این بخش از اعتراض به اعتماد کارکنان به امکان اصلاح مربوط است. وقتی وعده‌ها به تغییری محسوس در زندگی منجر نمی‌شود، امنیت استخدام نیز ممکن است برای تحمل فشار شغل کافی نباشد.

بیمار چه چیزی را از دست می‌دهد؟

شریفی‌مقدم گفته است در برخی موارد، مراقبت از ۲۰ تا ۳۰ بیمار به یک پرستار سپرده می‌شود. این رقم را نمی‌توان به همه بخش‌ها تعمیم داد؛ اما هشدار او متوجه پیامدی است که کمبود نیرو برای مراقبت دارد: زمان و توجه کمتری به هر بیمار می‌رسد. بیمارستان تنها با تخت، پزشک و تجهیزات اداره نمی‌شود. اجرای دستورات درمانی، پیگیری تغییر وضعیت بیمار و مراقبت مستمر به حضور نیروی آموزش‌دیده وابسته است. فشار شیفت‌های متوالی می‌تواند، احتمال تأخیر و خطا را افزایش دهد؛ پیامدی که هزینه آن به بیمار منتقل می‌شود.

نگرانی فعالان صنفی درباره سپردن وظایف تخصصی به نیروهای فاقد صلاحیت نیز از همین جاتاشی می‌شود. استفاده از نیروهای کمکی، جایگزین آموزش و تجربه پرستار نیست. خروج کارکنان باسابقه علاوه بر خالی کردن شیفت، تجربه‌ای را از بخش می‌گیرد که با استخدام فوری بازسازی نمی‌شود. این وضعیت برای منابع عمومی نیز هزینه دارد. آموزش پرستار، سرمایه‌گذاری چندساله است؛ وقتی دانش‌آموخته جذب نمی‌شود یا نیروی باتجربه کنار می‌رود، بخشی از بازده آن سرمایه‌گذاری از دست می‌رود و بیمارستان برای آموزش و جایگزینی دوباره هزینه می‌کند. وجود دهه‌ها هزار پرستار بیرون از بیمارستان، امکان جبران بخشی از کمبود را نشان می‌دهد اما بازگشت آنها خودکار نیست. فراخوان‌های تازه ممکن است همان نیروهایی را مخاطب قرار دهد که پیش‌تر به این نتیجه رسیده‌اند کار در بیمارستان برایشان صرفه ندارد.



پاتوق چه مشکلی ایجاد می‌کند؟

یک محله پررفت‌وآمد می‌تواند برای ساکنان مزاحمت داشته باشد. سروصدا، انسداد ورودی ساختمان، زباله و اشغال پیاده‌رو مسائل واقعی‌اند. صاحب کافه حق ندارد با چیدن تجهیزات، عابران را به سواره‌رو برند. دفاع از پاتوق نیز بدون توجه به سالمندان، افراد دارای معلولیت و همسایه‌ها ناقص است. اما برای رسیدگی باید مشخص باشد کدام رفتار، در چه ساعت و کجا مزاحمت ایجاد کرده است. اگر مشکل میزهای کافه است موضوع با اصلاح محدوده خدمات ارتباط دارد؛ اگر مشکل عبور است، عرض مسیر و موانع آن باید بررسی شود. ناراضیانی از یک تخلف مشخص، دلیل کافی برای نامطلوب دانستن اصل جمع شدن مردم نیست. پرسش از هدف عابر نیز کمکی به این تفکیک نمی‌کند. ممکن است کسی هیچ کاری جز گذراندن وقت با دوستانش نداشته باشد. چنین حضوری با مسدود کردن راه دیگران یکسان نیست. انتظام خیابان باید استفاده هم‌زمان گروه‌های مختلف را ممکن کند. سننایی و ایرانشهر حاصل سال‌ها فعالیت فرهنگی، سرمایه‌گذاری کسب‌وکارها و انتخاب مکرر مردم‌اند. برای به‌دست آوردن چنین مخاطبی در بخش‌های دیگری از شهر هزینه می‌شود. اینجا جمعیت آمده است؛ مسئله این است که برای حضورش چه تدارکی دیده‌اند. مردمی که برنامه عصرشان به دیدار، یک نوشیدنی و پیاده‌روی محدود شده نباید ناچار باشند برای اصل این تفریح نیز دلیل بیاورند.

دانشگاه

۴۰ حکم انضباطی در دانشگاه شریف

حکم اخراج شماری از دانشجویان دانشگاه شریف تغییر کرد

رئیس دانشگاه صنعتی شریف می‌گوید از بیش از ۲۰۰ پرونده دانشجویی که برای رسیدگی به کمیته‌های انضباطی این دانشگاه ارجاع شده بود کمتر از ۴۰ پرونده به صدور حکم قطعی منجر شده است. شمار دانشجویانی که حکم اخراج آنها همچنان پابرجاست نیز از حدود ۱۲ نفر به پنج یا شش نفر کاهش یافته است.

مسعود تجربی، رئیس دانشگاه صنعتی شریف، با اعلام این آمار گفت در بررسی دوباره پرونده‌ها تلاش شده رویکردی همراه با «رافت» در پیش گرفته شود و برای دانشجویانی که خواهان بازگشت به روند عادی تحصیل بوده‌اند امکان ادامه تحصیل فراهم شود.

به گفته او، در آغاز بیش از ۲۰۰ پرونده برای رسیدگی در اختیار دانشگاه قرار گرفته بود اما پس از طی مراحل انضباطی، شمار احکام قطعی به کمتر از ۴۰ مورد رسید. بخشی از احکام نیز به شکل تعلیقی صادر شده است؛ تصمیمی که به گفته رئیس دانشگاه، فرصتی دوباره برای دانشجویان محسوب می‌شود.

تجربشی همچنین از نقش شماری از اساتدان دانشگاه در روند رسیدگی به این پرونده‌ها خبر داد و گفت آنها با دانشجویان گفت‌وگو کرده‌اند تا زمینه بازگشت آنان به فضای آموزشی و ادامه تحصیل فراهم شود. او رویکرد وزارت علوم در این زمینه را نیز مثبت توصیف کرد.

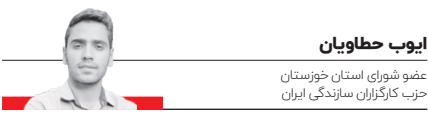
بخش دیگری از اظهارات رئیس دانشگاه شریف به دانشجویانی اختصاص داشت که پیش‌تر حکم اخراج گرفته بودند. به گفته او، تعداد این دانشجویان که در مقطعی حدود ۱۲ نفر اعلام شده بود اکنون به پنج یا شش نفر رسیده است.

رئیس دانشگاه شریف گفت، حکم برخی از دانشجویان تغییر نکرده زیرا به گفته او، آنها بر مواضع قبلی خود پافشاری کرده و «ابراز ندامت» نکرده‌اند؛ موضوعی که براساس آیین‌نامه در تصمیم کمیته‌های انضباطی درباره تغییر حکم آنها مؤثر بوده است. براساس آمار اعلام شده از سوی تجربی در مجموع بخش عمده بیش از ۲۰۰ پرونده اولیه بدون صدور حکم انضباطی قطعی پایان یافته یا در جریان بازنگری با احکام سبک‌تر و تعلیقی مواجه شده است.

سازندگی: روزنامه سیاسی و اجتماعی ● صاحب امتیاز: حزب کارگزاران سازندگی ایران ● مدیرمسئول: امیر اقتناعی ● سردبیر: اکبر منتجبی
زیرنظرشورای سیاستگذاری: سیدحسین مرعشی (رئیس)، محمد عطریانفر، محمد قوچانی، علی هاشمی، سیدعلیرضا سیاسی‌زاده، امیر اقتناعی

مدیرهنری: رضا دولتزاده ● عکس: رضا معطریان ● ویراستار: سعیده آرین‌فر ● حروف‌چین: سحر خسروچردی ● نشانی: تهران، پاسداران، نگارستان پنجم، پلاک ۸، تلفن: ۲۲۸۴۱۲۶۲ ● چاپ: امید نشر ایرانیان: ۹-۸۸۵۳۷۶۸ ● توزیع: نشر گستر امروز: ۶۱۹۳۳۰۰۰

تغییر محور چگونه آمریکا از تقابل با سلفی‌ها به تقابل با شیعیان رسید؟



گاهی بال زدن یک پروانه می‌تواند منجر به وقوع توفان در نقطه‌ای دیگر از این کره خاکی شود و تغییرات جزئی و حساس در شرایط اولیه یک سیستم به پیامدهایی پیش‌بینی‌نشده و گاه با صورت‌حساب‌های سنگین ختم شود. «اثر پروانه‌ای» به حساسیت سیستم‌های آشوبناک نسبت به شرایط اولیه ارتباط مستقیم دارد. بر مبنای این پدیده، تغییرات کوچک در شرایط اولیه یک سیستم پیچیده می‌تواند در طول زمان به نتایجی گسترده و پیش‌بینی‌نشده در برون‌دادهای آن منجر شود و این همان سنگ‌بنای نظریه آشوب است.

در نظریه آشوب، سیستم‌های پیچیده و غیرخطی به‌گونه‌ای عمل می‌کنند که تغییرات کوچک در برخی نقاط و شرایط اولیه می‌تواند مسیر تحولات آینده را به شکل قابل‌توجهی دگرگون کند. در این رابطه سیستم‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی، اجتماعی و سازمانی همچون سیستم‌های جوی اثر اثر پروانه‌ای را برخورد دارند. به‌عبارتی یک درون‌داد سیستمی بر اثر کشش و واکنش سیستم به برآمدن برون‌دادهای پیش‌بینی‌نشده منجر خواهد شد.

۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ مردمان آمریکا و جهان، چشم‌هایشان را با خبر شوکه‌کننده هدف قرار گرفتن خاک آمریکا باز کردند؛ اما کمتر کسی انتظار داشت که این حادثه سیاست خارجی و امنیتی آمریکا را برای بیش از دو دهه تحت‌تأثیر قرار دهد. ۱۹ عضو القاعده، یک سازمان جهادی سلفی، چهار هواپیمای مسافربری تجاری را ربوندند؛ دو هواپیمای اول به برج‌های دوقلوی مرکز تجارت جهانی در نیویورک و هواپیمای سوم به ساختمان پنتاگون، مقر وزارت دفاع ایالات متحده آمریکا در آrlینگتون ویرجینیا، برخورد کردند. هواپیمای چهارم که گمان می‌رود هدف آن ساختمان کنگره آمریکا بوده باشد، در پی مقاومت و شورش مسافران و خدمه هواپیم‌ا در منطقه‌ای روستایی در پنسیلوانیا سقوط کرد. در این حملات تروریستی نزدیک به سه هزار نفر جان خود را از دست دادند.

برون‌داد این حمله را می‌توان تولد و گسترش کارزار موسوم به «جنگ علیه تروریسم» دانست؛ کارزاری که در سال‌های پس از ۱۱ سپتامبر عمدتاً بر مقابله با اسلام‌گرایی جهادی و سازمان‌های مسلح فراملی همچون القاعده و بعدها داعش و وابستگان آنها متمرکز شد. این کارزار، سیاست خارجی و امنیتی آمریکا در منطقه غرب آسیا را از

یادداشت وارده

کلید زیست‌محیطی برای قفل هر مز

بازخوانی سناریوهای بازگشایی آبراه راهبردی منطقه



تتگه هر مز با است یا بسته؟ این سوال تکراری، این روزها به چالشی فرسایشی برای دیپلماسی منطقه غرب آسیا بدل شده است. اما در پس مذاکرات هفته‌های اخیر بر سر غرامت، خروج نیروها و رفع محاصره همان شکافی نهفته است که دهه‌هاست، مطالعات امنیتی را به دو اردوگاه تقسیم کرده است: اردوگاهی که امنیت یک گذرگاه راهبردی را صرفاً در انحصار قدرت نظامی یک بازیگر می‌جوید و اردوگاهی که آن را تنها در ساختاری چندجانبه و برآمده از به رسمیت شناختن منافع همه طرف‌ها ممکن می‌دانند. تتگه هر مز امروز دقیقاً محل آزمون این دو رویکرد است.

منطق اهرم‌سازی و دیپلماسی نمایشی

طرح پیشنهادی ایران برای بازگشایی، زمان‌بندی مشخصی دارد: از زمان پذیرش شروط تهران از سوی واشنگتن، چهار تا پنج روز برای اجرای گام‌های نخست، بازگشایی تتگه در روز ششم و آغاز گفت‌وگو درباره توافق نهایی در روز هفتم. شروط نیز روشن است: لغو محاصره دریایی و تحریم‌ها، خروج نیروهای نظامی آمریکا، پرداخت غرامت جنگی و آزادسازی دارایی‌های بلوکه شده ایران. در همین راستا محسن رضایی، دبیر شورای عالی امنیت ملی پیش‌تر هشدار داده بود که بدون تحقق کامل این شروط نه تتگه باز خواهد شد و نه مذاکره‌ای شکل می‌گیرد. سردار بجعی رحیم‌صفوی، مشاور عالی فرمانده کل قوا نیز تتگه هر مز را

همان تاریخ تا سال‌های بعد، در قالب روش‌ها و رویکردهای گوناگون تحت‌تأثیر قرار داد و به مجموعه‌ای از مداخلات نظامی، عملیات ضدتروریستی، تغییرات سیاسی و امنیتی و در مواردی کشتار، تخریب زیرساخت‌ها و رنج گسترده انسانی انجامید.

در ایسن میان بخش مهمی از کارزار موسوم به «جنگ علیه تروریسم» در سال‌های نخست، متوجه گروه‌های جهادی سلفی به‌ویژه القاعده سپس داعش بود. با این حال روند تحولات نشان داد که این کارزار به‌تدریج از یک مبارزه مشخص علیه سازمان‌های جهادی فراملی به یک چارچوب گسترده‌تر امنیتی و نظامی در غرب آسیا تبدیل شد؛ چارچوبی که در ادامه، بازیگران دولتی و غیردولتی متعدد و منازعات منطقه‌ای گوناگون را نیز دربر گرفت.

پس از حملات ۱۱ سپتامبر و در چارچوب مبارزه علیه تروریسم، آمریکا و متحدانش در ۱۷ اکتبر ۲۰۰۱ عملیات نظامی خود را در افغانستان، که در آن زمان تحت حاکمیت طالبان قرار داشت، آغاز کردند. هدف اصلی این عملیات، ضربه زدن به القاعده و از بین بردن پناهگاه‌های آن در افغانستان همچنین فشار بر حکومت طالبان به دلیل میزبانی از اسامه بن‌لادن و رهبران القاعده بود. طالبان یک جنبش اسلام‌گرای سنی و عمدتاً متشکل از پشتون‌هاست که تفسیری خاص از شریعت اسلامی و ساختار حکومت دینی و محافظه‌کارانه اجتماعی را دنبال می‌کرد.

پس از افغانستان، عراق در مرکز توجه قرار گرفت. حمله آمریکا و متحدانش به عراق در مارس ۲۰۰۳ آغاز شد. این جنگ مستقیماً ناشی از حملات ۱۱ سپتامبر نبود؛ دولت جورج دبلیو بوش آن را با مجموعه‌ای از ادعاها، ازجمله وجود سلاح‌های کشتارجمعی و ارتباطات امنیتی میان رژیم صدام حسین و گروه‌های تروریستی، توجیه کرد؛ ادعاهایی که بخش مهمی از آنها تاکنون اثبات نشده‌اند. در آن زمان عراق تحت حاکمیت حزب بعث و صدام حسین قرار داشت؛ نظامی اقتدارگرا که بر ایدئولوژی بعثی و ناسیونالیسم عربی استوار بود و در ساختار قدرت خود به‌شدت به نخبگان سنی عرب متکی بود. حمله آمریکا به عراق و فروپاشی رژیم بعث به‌ویژه از طریق بعثی‌زدایی و انحلال ارتش عراق، ساختار سیاسی و امنیتی این کشور را به‌طور بنیادین دگرگون کرد. در ساختار سیاسی پس از صدام، احزاب شیعه عراق به یکی از مهم‌ترین مراکز قدرت تبدیل شدند و توازن سیاسی میان گروه‌های شیعه، سنی و کرد شکل تازه‌ای به‌خود گرفت؛ تحولی که پیامدهای منطقه‌ای گسترده‌ای نیز به همراه داشت. در ساختار شکل‌گرفته پساصدام، شیعه عراق توانست هسته

سخت قدرت عراق را در دست بگیرد. این تحولات در کنار خلأ امنیتی ایجادشده پس از سقوط رژیم بعث، خشونت‌های فرقه‌ای، شکل‌گیری گروه‌های جهادی و در نهایت ظهور داعش را تسهیل کرد. به این ترتیب، جنگ عراق نه‌تنها به یک مسئله داخلی برای آمریکا و عراق تبدیل شد بلکه به یکی از عوامل مهم بازآرایی امنیتی و سیاسی منطقه غرب آسیا انجامید.

با قدرت‌گیری داعش، کارزار مبارزه با تروریسم بار دیگر جان تازه‌ای گرفت. در سال ۲۰۱۴ و در راستای مقابله با داعش، گروهی جهادی و سلفی که بخش‌هایی از عراق و سوریه را تحت کنترل خود درآورده بود، ایالات متحده رهبری یک ائتلاف بین‌المللی را برای مقابله با این گروه برعهده گرفت. عملیات نظامی علیه داعش ابتدا در عراق سپس در سوریه گسترش یافت.

در همین چارچوب می‌توان گفت، کارزار مبارزه با تروریسم در اصل ماهیتی ضد جهادی و عمدتاً سنی‌محور داشت اما حوادث پس از ۷ اکتبر ۲۰۲۳ و ورود حزب‌الله لبنان و جنبش انصارالله یمن به‌صورت مستقیم و نقش جمهوری اسلامی ایران به‌صورت غیرمستقیم در حمایت از مقاومت فلسطینی در غزه از یک‌سو و روی کار آمدن مجدد ترامپ و ترامپیست‌ها در آمریکا از سوی دیگر، این سوال را برجسته کرده که آیا محیط امنیتی و نظامی آمریکا در غرب آسیا وارد مرحله‌ای جدید شده است؛ مرحله‌ای که در آن جمهوری اسلامی ایران و شبکه بازیگران مسلح همسو با آن در کنار تهدید جهادگرایی سلفی به یکی از محورهای اصلی تقابل منطقه‌ای تبدیل شده‌اند؟

در حمایت از مقاومت فلسطینی، جنبش انصارالله یمن در نوامبر ۲۰۲۳ اعلام کرد که از عبور کشتی‌های مرتبط با اسرائیل جلوگیری خواهد کرد و خواهان توقف حملات به غزه شد. در همین راستا حملات انصارالله به برخی کشتی‌ها در دریای سرخ و محدوده باب‌المندب، امنیت کشتیرانی در این منطقه را تحت‌تأثیر قرار داد. آمریکا و انگلستان نیز در ژانویه ۲۰۲۴ با هدف اعلام شده حفاظت از آزادی کشتیرانی و در واکنش به حملات انصارالله، حملات خود را علیه این جنبش و زیرساخت‌های یمن آغاز کردند. انصارالله یک جنبش سیاسی- نظامی با ریشه‌های زیدی است که در دهه ۱۹۹۰ در شمال یمن شکل گرفت و ریشه آن به خانواده و جریان فکری حسین بدرالدین حوثی بازمی‌گردد. دولت ترامپ نیز در سال ۲۰۲۵ بار دیگر انصارالله را در فهرست سازمان‌های تروریستی خارجی آمریکا (FTO) قرار داد.

گروه‌های شیعه عراقی و گروه‌های مسلح همسو با ایران، موسوم به «مقاومت» پس از توفان الاقصی و به دلیل حمایت از مقاومت فلسطینی وارد چرخه‌ای از حملات و پاسخ‌های متقابل با آمریکا شدند. در ادامه نیز با تشدید تقابل میان ایران و اسرائیل و ورود مستقیم آمریکا به این درگیری، گروه‌های مسلح همسو با ایران در عراق به یکی از اهداف فشار سیاسی و امنیتی آمریکا تبدیل شدند. از

که به‌تنهایی می‌تواند، کل فرآیند را متوقف کند. اینجاست که ماهیت واقعی بن‌بست روشن می‌شود: هر طرف می‌کوشد، دست خود را برای چانه‌زنی بیشتر باز نگه دارد و هم‌زمان آرایش نظامی دو سو، احتمال بازگشت به جنگ را از یک فرضیه نظری به سناریوی محتمل بدل کرده است؛ سناریویی که اگر جبهه یمن و باب‌المندب نیز به آن افزوده شود، امنیت دریانوردی را نه فقط در هر مز که در کل کریدورهای انرژی منطقه به خطر می‌اندازد.

هر مز در سایه غفلت زیست‌محیطی

اسا در هیاهوی این کشمکش‌های امنیتی، هر مز نه موضوع یک «مسئولیت مشترک» که تنها برگ برنده‌ای در بازی قدرت باقی مانده است. درحالی که هیچ‌یک از طرفین مذاکره حتی یک‌بار از بُعد زیست‌محیطی هر مز سخن نگفته‌اند، پیامدهای بحران‌هایی نظیر آتش‌سوزی نفتکش‌ها و نشت نفت به‌سوی جنگل‌های حرا همچنان نادیده گرفته می‌شود. اسماعیل بقایی، سخنگوی وزارت امور خارجه ایران به‌دروستی پرسیده است: «چه کسی مسئول جبران خسارات تریلیون دلاری به سواحل ایران است؟» اما در غیاب نهادی معتبر و پاسخگو این پرسش بی‌پاسخ مانده است.

غیاب اراده جمعی و ناکارآمدی رایچی

تداوم این چرخه مخرب، ریشه در غیاب اراده سیاسی و نبود یک نهاد جمعی کارآمد دارد. «سازمان منطقه‌ای حفاظت از محیط‌زیست دریایی خلیج فارس و دریای عمان» (رایچی) تنها نهاد چندجانبه‌ای است که با هدف هماهنگی میان کشورهای ساحلی شکل گرفت اما در شرایط کنونی فاقد ظرفیت حقوقی و سیاسی لازم است. کویت، با وجود میزبانی چندین ساله، هرگز نتوانسته به بازیگری تأثیرگذار در شکل‌دهی به روندهای امنیتی خلیج فارس بدل شود. در مقابل ایران با طولانی‌ترین مرز ساحلی در کنار عمان و قطر با سابقه میانجیگری در معادلات منطقه‌ای، ظرفیت‌های به‌مراتب بیشتری برای محوریت بخشیدن به یک ساختار نوین دارند. تتگه هر مز را می‌توان بار دیگر

سوی دیگر، فشارهای سیاسی و اقتصادی بر دولت عراق برای کنترل سلاح خارج از چارچوب دولت و محدود کردن فعالیت گروه‌های مسلح با شدت بیشتری دنبال شده است. بسیاری از گروه‌های برجسته و شناخته‌شده عراقی ازجمله کتائب حزب‌الله، عصاب اهل‌الحق، حركة النجباء و کتائب سیدالشهدا نیز در سال‌های مختلف در فهرست سازمان‌های تروریستی خارجی یا دیگر فهرست‌های تحریمی آمریکا قرار گرفته‌اند.

از این منظر، یمن و عراق را می‌توان دو نمونه مهم از گسترش تقابل آمریکا با بازیگران مسلح همسو با ایران دانست؛ تقابلی که پس از ۷ اکتبر از سطح درگیری‌های غیرمستقیم و منطقه خاکستری بیش از گذشته به رویارویی مستقیم و آشکار نزدیک شده است.

در لبنان قضیه کمی متفاوت است. آمریکا اگرچه حزب‌الله را مستقیماً هدف قرار نداده اما با حمایت نظامی و اطلاعاتی از اسرائیل و اعمال فشارهای سیاسی و تحریم‌های اقتصادی با حزب‌الله و شبکه سیاسی و مالی آن مقابله کرده است. حزب‌الله نیز در فهرست سازمان‌های تروریستی خارجی آمریکا قرار دارد.

پس از ۷ اکتبر و توفان الاقصی، درگیری‌ها از مناطق خاکستری خارج و به تقابل مستقیم میان بازیگران منطقه‌ای تبدیل شد. پس از حملات اسرائیل به ایران در سال ۲۰۲۵ آمریکا نیز در ادامه وارد تقابل مستقیم شد و سایت‌های هسته‌ای فردو، نظنز و اصفهان را هدف قرار داد. هم‌زمان تحریم‌های اقتصادی و فشار بر صادرات نفت و تجارت خارجی ایران ادامه یافت. از این منظر جمهوری اسلامی ایران و شبکه بازیگران همسو با آن بیش از گذشته در مرکز تقابل امنیتی منطقه قرار گرفتند.

بر اساس نظریه آشوب ۱۱ سپتامبر به‌عنوان یک شوک اولیه، زنجیره‌ای از واکنش‌ها را ایجاد کرد که یکی از مهم‌ترین برون‌دادهای آن کارزار «جنگ علیه تروریسم» بود؛ جنگی که در مراحل نخست عمدتاً بر مقابله با جهادگرایی سلفی- سنی در افغانستان، عراق سپس سوریه متمرکز بود.

اما ۷ اکتبر ۲۰۲۳ محیط امنیتی منطقه را دستخوش تغییر کرد. حمایت بازیگران همسو با ایران از مقاومت فلسطینی موجب پیوند خوردن جبهه‌های غزه، لبنان، عراق، یمن و ایران و افزایش تقابل میان آمریکا، اسرائیل، ایران و این بازیگران شد. از این‌رو می‌توان این فرضیه را مطرح کرد که محوریت کارزار مذکور از مقابله عمده با جهادگرایی سلفی به سمت تقابل فراینده با ایران و بازیگران همسو با آن تغییر جهت یافته است؛ هرچند این تغییر را نمی‌توان به‌معنای پایان مبارزه با جهادگرایی سلفی دانست بلکه باید آن را گسترش و تغییر محیط تهدید در غرب آسیا تلقی کرد.

در این معنا ۱۷ اکتبر را می‌توان نقطه‌ای دانست که درگیری‌های پراکنده منطقه‌ای را بیش از گذشته به یکدیگر متصل کرد و برون‌داد جدیدی از همان سیستم پیچیده امنیتی را به‌وجود آورد؛ سیستمی که همچنان در حال تغییر و بازتولید بحران و موازنه‌های قدرت در غرب آسیاست.

با زیان تهدید باز کرد؛ باز شدنی شکننده که هر لحظه ممکن است زمینه‌ساز جنگی تازه شود. اما می‌توان مسیر دومی گفتود: «دیپلماسی زیست‌محیطی». این مسیر به‌معنای ایجاد سازوکاری برای نظارت بر ترافیک دریایی و قاعده‌ای الزام‌آور است که هر دولتی را در برابر آلودگی‌های برجای مانده متعهد به جبران خسارت کند. البته عبور از دیپلماسی نمایشی به این مسیر دوم با موانع واقع‌نیه‌نای روبه‌روست. در منطقه‌ای که بقای دولت‌ها با قدرت نظامی گره خورده، غلبه منفعت‌طلبی ملی بر منافع جمعی و معمای کشش جمعی که در آن هر کشوری منتظر پیش‌قدم شدن دیگری می‌ماند، سدهای بزرگی در این راه هستند. افزون بر این در میان کشورهای ساحلی هنوز اجماع ارزشی مشترکی شکل نگرفته است که آیا تخریب محیط‌زیست اساساً یک «تهدید امنیتی» محسوب می‌شود یا خیر؛ خلأیی که نشان می‌دهد، رهیافت‌های نوین امنیت‌پژوهی که بر امنیتی کردن تهدیدات زیست‌محیطی تأکید دارند هنوز در ساختار تصمیم‌گیری خاورمیانه جایگاهی نیافته‌اند. در کنار ایسن بی‌اعتمادی متقابل، فقدان ضمانت اجرایی بین‌المللی نیز مزید بر علت است؛ وقتی خروج یک‌جانبه آمریکا از معاهدات بزرگ زیست‌محیطی جهانی با هیچ مانع مقتدری روبه‌رو نمی‌شود، نشان می‌دهد حتی در عالی‌ترین سطوح نیز هیچ نهاد مقتدری برای الزام دولت‌ها به پایبندی وجود ندارد.

محیط‌زیست؛ راهبردی برای صلح

با این همه، امنیت زیست‌محیطی خلیج فارس، بدون چنین قاعده‌ای همچنان یک ششعل باقی خواهد ماند. تا زمانی که ترانزیت انرژی در این آبراه ادامه دارد اما مسئولیتی تعریف نشده، لاشه نهنگی که بر اثر برخورد با کشتی‌های غول‌پیکر در سواحل بوشهر به گل می‌نشیند تنها در حد یک خبر کوتاه تزل می‌یابد. محیط‌زیست، بدلیل ماهیت فرامرزی و غیرایدئولوژیک خود، کپه‌زنه‌ترین زمینه برای بازتعریف منافع امنیتی است؛ همان نقطه مشترکی که می‌تواند فراتر از دیپلماسی رسمی و نمایشی، سرآغاز یک گفت‌مان واقعی برای صلح و سازش در منطقه باشد.